

[۳] چرایی ضرورت مذاکره
از منظر انقلابی گری[۲] رئیسی
و انتظارات همه![۵] چه بودیم، چه شدیم!
حاشیه‌ای بر متن چهل سالگی انقلاب

گفت و گو با سید معروف صمدی

۲۰:۳۰ با ممداد چه شد

سخن سردبیری

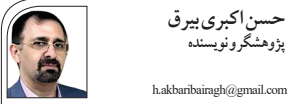
نظم و نسق

که فردی توانست به مسند قدرت برسد همه موظف‌اند از او تبعیت کنند و این تبعیت نیز به صورت سلسله‌مراتبی است. نقد از قدرت هم طبق نسق پذیرفته شده است و قاعده و روالی دارد. همچنین کنار گذاشته شدن از قدرت هم قاعده‌ای دارد که باید رعایت شود (evidencebase بر پایه شواهد و اسناد) و این گونه نیست که هر کسی هر طوری باهر سلیقه‌ای که می‌پسندد بتواند قدرت را نقد و یا مسئولی را برکنار کند. گذشته از این در همه امورات نیز این قاعده و منش وجود دارد. در صنوف و صنعت و تجارت این نسق وجود دارد در فرهنگ و هنر و ادبیات و در خانواده و مذهب و باورها و اعتقادات نیز. خاصیت این نسق برخلاف تصور قانونی بودن آن نیست بلکه عرفی بودن آن است. بهترین مثال برای آن سازمان روحانیت است این قاعده و نسق در کل سازمان روحانیت پذیرفته شده است بدون آن که قانونی در مجلس برای این کار تصویب شده باشد. روحانیت آزاد است نظرش را بدهد و حتی با نظر مرجعیت هم مخالفت کند اما وقتی مرجع نظر نهایی را می‌دهد همه روحانیت آن را ملاک عمل خود قرار می‌دهد. اینجاست که قانون از عرف برای تدوین مقررات و ایجاد نظم استفاده می‌کند. متأسفانه جامعه نوین ماکه نیازمند پیشرفت و ترقی و توسعه است، نه در اقتصاد، نه در فرهنگ و نه در جامعه و نظم و نسقی ندارد. به نظر می‌رسد انقلابیون و مبارزان تصورشان این بوده که با براندازی استبداد و تدوین قانون اساسی و سایر قوانین کار تمام است. در حالی که می‌بایست بعد از انقلاب کمربندها را محکم بست و دست‌اندر کار ایجاد نسق جدید شد و الا نسق پیشین می‌تواند مخرب باشد و در ثانی اگر نسق نوین مطابق با توسعه و پیشرفت در همه ابعاد اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی باشد، می‌تواند پایه عرفی را شکل دهد که قانون مصوب مجلس هم بر این اساس تدوین شود. نتیجه این که جامعه بی‌شکل و بی‌قاعده بعد از انقلاب می‌تواند در آغوش استبداد و نسق دیرپای آن بغلتد. پدیده‌هایی مانند شورش و آناشسیسم اقتصادی و فرهنگی که متأسفانه جزو عرفیات جامعه شده، راهی به توسعه نخواهد یافت و با این وضعیت در عرصه بین‌الملل هم حرف‌چندانی برای گفتن نداشته، در مقابل فشار قدرت‌های خارجی یاری مقاومت نخواهد داشت.

نظم و نسق از یک بابت معنای مشابهی دارند، اما نسق بر نظم ارجحیت دارد. نسق در واقع شیرازه نظم است. اگر نسق نباشد نظم شکل نمی‌گیرد. هر جمع انسانی اعم از جمع‌های خرد و گروه‌های انسانی کوچک مانند احزاب و نهادها و تشکلهای صنفی و مردم‌نهاد و یا بنگاه‌های اقتصادی و ... و یا اجتماعات بزرگ مانند ملت-دولت‌ها نیازمند نظم هستند، اما هیچ‌گاه به این نکته تفطن نیافته‌اند که هر نظامی بر شیرازه‌ای استوار است. طرح این موضوع از این باب صورت پذیرفت تا اصلاح‌طلبان و ترقی‌خواهان و تحول‌خواهان و مبارزانی که قریب یک‌صد سال است برای برقراری نظامی نوین تلاش می‌کنند و این تلاش‌هایشان تاکنون به سرانجام مطلوبی نرسیده است، به پاشنه آشیل حرکت‌ها و عدم توفیق آن‌ها در استقرار نظم نوین متذکر شوند. اگر استبداد دیرپاست و همچنان می‌تازد و بقولی اگر از در برانی از پنجره وارد می‌شود، به خاطر این است که نسق آن دیرپاست و هنگامی که نظم استبدادی در هم فرو می‌ریزد و به ظاهر مستبدان ساقط می‌شوند، اما نسق آنان باقی می‌ماند و این چنین زمانی که نظم نو برقرار می‌شود نسق پیشین شیرازه نظم نو را شکل داده و استبداد جانی دوباره می‌گیرد. به عنوان مثال وقتی ناصرالدین شاه معتمدالتجار منصوب می‌کنند از تکلیف خود را می‌فهمد و طبق نسق سلسله‌مراتب شکل می‌گیرد و همه می‌دانند که در نهایت این معتمدالتجار است که حرف آخر را می‌زند. متأسفانه جنبش‌های اعتراضی یک‌صدساله اخیر از این ناحیه صدمات جبران‌ناپذیری خورده و آزادی‌طوری معنا شده که نتیجه آن چیزی جز هرج و مرج نبوده است. چرا در سلک آزادیخواهی سابقون السابِقون و پیشکسوتان و متقدمین جایگاه‌والایی ندارند و به صورت تشکیلاتی نظم و سلسله‌مراتب ندارند و معلوم نیست چه کسی حرف آخر را خواهد زد؟ از این روست که جنبش‌های معاصر ایران تدریجاً تبدیل به جزیره‌های جدا از هم شده‌اند و هیچ کدام دیگری را قبول ندارند تا جایی که استبداد به راحتی می‌تواند از اختلاف اینان به نفع خود سود جست و نسق خود را برقرار کند. نسق در واقع عبارت است از اطاعت تشکیلاتی. در دنیای مدرن آزادی بیان هست، اما برای نسق شیوه دموکراتیک و مراجعه به آراء عمومی برگزیده شده و زمانی

سیلاب غم
در بهار پر آشوبخروش جهانی فعالان دانش‌آموزی محیط زیست
شما به مادر و غ گفتید

خود کرده را تدبیر نیست!



حسن اکبری بیرق
پژوهشگر و نویسنده

hakbaribirg@gmail.com

در خبر هاله‌امد بود که داماد معتمدی رئیس جمهور محترم، اب‌الزوجه خود را «مظلوم‌ترین و تنهاترین رئیس جمهور ایران خوانده است.» این تعبیر ایشان، البته خالی از حقیقتی نیست و بلکه همین واقعیت است و برای کسانی که دکتر روحانی را پیش و بیش از داماد محترمشان می‌شناسند، ژرفای این تنهایی (مظلومیت)، دانسته و شناخته‌تر است. اگر بتوان روحانی را به قول ایشان در زمره مظلومان انقلاب به شمار آورد، باید به این نکته نیز توجه داشت که این امر مانده رد پدیده دیگر معلول علل و مدلول دل‌لایی است که شناخت و تمیز آن‌ها می‌تواند بر بسیاری از وقایع و اتفاقات پنج سال گذشته و احتمالاً دو، سه سال آینده، بر توی روشننگری بیفزاند.

تفصیل مطلب این که مظلومیت روحانی مستقیماً معلول تنهایی اوست و این تنهایی نیز معلول عللی است که بیشتر آن در پیوند با شخص خود او به وجود آمده است، به دیگر سخن، اگر روحانی بی‌پار و یاور است، بخشی از آن مربوط به سنخ مسئولیت‌هایی است که در نظام جمهوری اسلامی بر عهده داشته و بخش عمده‌ای نیز مربوط به خصلت‌های شخصی اوست. عوامل سازمانی روابط بسته روحانی را فعلاً در این مجال فرو نهاده، به دلیل اصلی تنهایی‌اش که ریشه در منش و روش او دارد می‌پردازم.

چند سال پیش از این و در دوران مامعسل ریاست جمهوری دکتر روحانی، در کتاب روایت تردید و امید، به تلویح ابلغ از تصریح با ذکر خاطراتی از کارزار انتخاباتی او یادآور شده بودم که هسته اصلی اطرافیان روحانی چندان اعتقادی بدو نداشته، حتی

دقیقاً جناب صدی برداشت خودتان در مورد تقصیر اصلاح‌طلبان در این موضوع چیست؟

اگر بخواهیم ریشه‌یابی کنیم زمان زیادی را می‌طلبید و در این موضوع نمی‌گنجید، اما اشاراتی می‌توان گفت بیشترین سهم را اقتدار گرایان که می‌توانند اصلاح‌طلب یا اصولگر یا اعتدالی باشند به خودشان اختصاص می‌دهند. مملکت را فقط متعلق به خودشان می‌دانند و بالذبحه تک‌صدایی، کسی جز خودشان را بر نمی‌تابند در کشور ما تعداد این‌ها کم نیستند ایران کشوری متنی عومتنگر می‌باشد. طبعاً مانند هر جامعه به دور از افراط و تفریط نیست، با این تفاوت که در اینجا متناسفانه اینان میدان‌دار و تصمیم‌ساز هستند.

۲- سهم بعدی از گناه به عهدی مسئولین و متصدیان است که هنوز با استفاده از مصوبات منسوخ شده منع از مشارکت هم افزایی ظرفیت‌های ملت ایران در اداره امور و مدیریت عالی کشور و در نهایت به ضرر وحدت، همگرایی و منافع ملی عمل می‌کنند.

۳- سهم اصلاح‌طلبان به مراتب کمتر از دسته اول و دومی می‌باشد. منتها تقصیر این هادر موارد دیگری خود نمایمی می‌کند. اول در تعریف اصلاح‌طلبی و تقلیل مفاهیم و مصادیق آن که بیشتر در موارد سطحی و روینایی اعمال کرده می‌کنند در نماددهی بنیادی وزیر بنایی آن مثل اینکه شما چون شیعه مذهبی هستی باید یکران تفاوت مذهبی، دینی و غیره داری به خاطر آن از برخی حقوق شهروندی منع

یا محدود شوی. مسلماً مسائل این چنینی و این نگاه و این نوع برخورد هه‌ایاز به اصلاح دارد.

می‌بایستی بیشتر پیگیری

می‌کردند سلسبت بیشتری

از خود نشان می‌دادند چون

مطلب مختص یک

حمایت‌های بی‌حس و حال و غیر مؤثر شان از وی، ریشه در انگیزه‌هایی محافظه کارانه دارد. به گمان من این واقعیت تلخ بر روحانی تیز هوش نباید پوشیده باشد؛ علی‌الخصوص که در همان کوران مبارزات انتخاباتی در بهار ۹۲، وقتی حقیر از بی‌تفاوتی و کم‌کاری یارانش گله کردم، ضمن تأیید ضمنی این امر، از قلت عدد یاران مخلص خود شکایت کرد و از بی‌درمان بودن این درد به خدا پناه برد دامادستان بدین جا ختم نشد و آنگاه که زمان چشیش کار گزاران دولت تدبیر و امید فرا رسید، راهبردی‌ترین خطای روحانی به وقوع پیوست که عبارت بود از سیطره مدیران غیر یارمند به تفکرات او بر تمامی گلوگاه‌وارکان دولت شگفتنا که همان‌ها که در اردیبهشت ۹۲ در مسیر بین ستاد ولایتی و جلیلی، نفسی و گلوپی در ستاد روحانی تازه کرده و خودی نشان می‌دادند و پیوسته آیه یاس خوانده و روحیه خود روحانی را تضعیف می‌کردند، اکنون هریک ستونی از ستون‌های خیمه ریاست جمهوری را به دوش کشیده بودند و طبعاً به دلیل بی‌هرگی از پشتوان نظری و فقدان ملکه اخلاقی، در برابر هر بادی چون بید می‌لرزیدند و از زیر این بار شانه خالی می‌کردند تا بدین‌جا که دور نبود نیست که سقف این خیمه بر سر تنها وی کس روحانی فرود آید. داماد تازه پیوسته به روحانی، آن روزهای استیصال وی را در هفته‌های پیش از حمایت‌هاشمی و خاتمی ندیده است تا به عمق تنهایی او واقف باشد. بی‌کسی امروز روحانی در حقیقت، استمرار تنهایی‌های دیروز (فروردین و اردیبهشت سال ۹۲) است که جز عده‌ای انگشت شمار از اطرافایش، بقیه گوشتان به نظر سنجی ها و چشمشان به اشارت‌های رقیبان بودند تا اتخاذ موضع کند. طعنه تلخ روزگار این است که دقیقاً همان‌ها که دل در گرو اردوگاه حرف داشتند هنگام تقسیم غنائم، حداکثر بهره را بردند و قدر دیدند و بر

گفت و گو با سید معروف صدی

۲:۳۰ با ممداد چه شد

در انتخابات دوره پنجم شورای شهر تهران با اینکه سید معروف صدی یکی از کاندیداهای قطعی لیست امید بودند، اما در دقیقه نو دو در آخرین لحظات مانده به شروع تبلیغات انتخاباتی ایشان به شیوه‌ای رازآلود از ادامه کاندیداتوری و حضور در لیست امید حذف شدند، ما به عنوان هفته‌نامه اراده ملت پیگیری این مسئله را تا نتیجه نهایی و انجام مصاحبه با

نفر یا فقط درباره سید معروف صدی مصداق پیدا نمی‌کند، بلکه جمعیت قابل توجهی در حد بزرگ‌ترین اقلیت ایران که اکثر ادر جبهه اصلاح‌طلبان بوده و هزینه غیر قابل و صنفی پرداخت کرده‌اند را در بر می‌گیرد از آنجایی که شخصیت و هویت هر کسی از مؤلفه‌های مختلف جبری و اختیاری، اکسپایی و انتصابی شکل گرفته است و اگر به خاطر یکی از آن‌ها از حقوق قانونی منع شود در واقع دچار ترور هویتی شده است که به مراتب بدتر از حذف فیزیکی است. چون حذف فیزیکی شامل یک نفر می‌شود اما مصادیق ترور هویتی به تعداد همه کسانی است که دارای همان هویت مشترک هستند و دوستان ما برای اینکه به قدرت برسند به راحتی از کنار این مهم عبور کردند در صورتی که در این باره می‌بایستی حضور پیدایی کردند اما نبودند (به جز چند نفر یعنی حداقل در این فتره به رسالت اصلاح‌طلبی خودشان پای بند نبوده و عمل نکردند. یا این که در درستی از موضوع پیدانکردند. اصلاح‌طلبی یک لفظ نیست بار معنایی و بار مسئولیتی سنگینی دارد و باید افراد یا احزابی که خود را منتسب به آن می‌دانند و این نام را یکدی می‌کنند و از آن نمایندگی می‌کنند، بدانند مسئولیت بزرگی را برای اعتنای کشور بر عهده گرفته‌اند از روزمرگی و مدیریت اقتضایی و باری به هر جهت گذشته‌اند و مسئول هستند همه هزینه‌های داده شده برای به بار نشستن این غرض بوده و الا نقض غرضی صورت گرفته. آدم‌های اشتباهی در جاهای اشتباهی قرار گرفته‌اند.

کسی مجبورشان نکرده اصلاح‌طلب باشند می‌توانند، به دنبال علایق خود باشند، اصلاح‌طلبی در

آن نیز یک دلیل بیشتر ندارد، جز بی‌مهری خود او به امت مؤمنش این بی‌مهری تنها یک رفتار غیر اخلاقی نیست؛ بلکه کنشی سیاسی است که بر مقدرات مُلک و ملت تأثیر نهاده است. ملتی که در سال ۹۲ به تدبیر و امید و در سال ۹۶ به تداوم تدبیر و امید رأی دادند، نه نسبتی خونی با روحانی داشتند و نه وفاقتی جانی؛ آنان به مر امانه او، آن‌هم با اشارت بزرگان، رأی دادند. پرواضح است که اجرایی کردن آن مر امانه و عملیاتی ساختن این اندیشه ملامت ساز مهرچیان و عاملان معتقد می‌باشد که در ریغاشاید در کل بدنه دولت تعدادشان به عدد انگشتان یک دست هم نرسد. به هر روی هر هدفی، و سبیل‌های متناسب با خود می‌طلبند؛ با هر وسیله‌ای به هر هدفی نتوان نائل شد. برای مثال لازمه یک دولت منادی حقوق شهروندی و وزیران و مدیران معتقد به حقوق شهروندی است؛ چگونگی نمی‌تواند مدیریت که القابای حقوق شهروندی را نیز نمی‌داند و طبعاً باوری بدان ندارد، دست‌اندر کار تحقق آن باشد؟ همچنین است مقولاتی دیگر چون حقوق زنان، آزادی‌های سیاسی، حق مشارکت عمومی، تحزب، تنش زدایی منطقه‌ای و جهانی و...؛ بنابراین پدیده به انزو انگشتان حامیان اصلی روحانی در قوه مجریه که در نزدیک‌ترین حلقه به رئیس جمهور مدیریت می‌شود، خسارت‌هایی به دنبال داشته و دارد که فراتر از یک نزاع جناحی و درون‌گروهی است و تبعاتی در پی خواهد داشت که امنیت و انسجام ملی را تهدید خواهد کرد.

من بر این مدعا پای می‌فشرم که اگر دکتر روحانی از همان ابتدای کار در چپینش کابینه و انتخاب مدیران ارشد و میانی خود، ملکه اعتقاد به اصول اندیشه‌های خود را به جد می‌گرفت و تنها به فدائی اجازه ورود به دولت می‌داد که نه تنها در عمل، وفاداری خود را به آرمان‌های مرفقی او نشان داده، بلکه در راه تحقق آن‌ها

ملاحظه حال و آینده خویش را نکرده، خالصانه و محکم و استوار، باری از بارهای سنگین دولت را به دوش می‌کشیدند بسیاری از ناکارآمدی‌های فعلی در مدیریت کشور رخ نمی‌نمود. به نظر من حتی امروز نیز که دو سال و اندی از دوره ریاست جمهوری روحانی باقی است، فرصت برای جبران آن خطای ویرانگر باقی باقی است و دست‌کم به امتحانش می‌ارزد که دولتمردانی را که نه به اعتقاد و دارند و نه کارآمدی خاصی از خود نشان داده‌اند، برکنار کرده و افرادی را جایگزین کنند که در حمایت عملی، قلمی و قدیمی از وی ملاحظه هیچ امر شخصی را نداشته و شجاعانه به جنگ مشکلات بروند. بیگمان در این صورت، وضع بدتر از این نخواهد شد!

نتیجه منطقی آنچه گفتیم این است که روحانی به فرض خواستن، نمی‌تواند بسیاری از ایده‌های پیشرو و آوانگارد خود را عملی سازد، چرا که ابزار انسانی‌اش را در دست ندارد؛ چرا که یاران دلسوز و شجاعی ندارد که در مقام اجرای سیاست‌های رئیس‌شان از جان و مال و آبرو و اعتبار و استعداد نفوذشان مایه گذاشته و خود را سپر بلائی رئیس جمهور کشورشان کنند تا او بتواند با فراغت خاطر بیشتری این یار سنگین و امانت‌ملت را به مقصد نهایی برساند. افسوس که چنین نیست و همچنان که خود شیخ حقوق‌دان، در رمضان ۹۶ به کنایه، از کابینتش گلایه کرد که پاشنه‌هایشان را ورنه کشیده‌اند، شاهدیم که در معرکه نبرد با دشمنان خارجی و چالش با رقیبان داخلی چقدر تنهایی کس است. رقیبانی که به چیزی جز ریشه کن شدن اندیشه اصلاح و اعتدال که روحانی منادی آن بود، رضایت نمی‌دهند و اگر دستشان برسد، مانع به پایان رسیدن دولت دوازدهم می‌شوند. با یادآوری مظلومیت روحانی، ممکن است نم‌اشکی بر چشمانمان بیاید اما چه توان کرد که: خود کرده را تدبیر نیست!



رئیس و انتظارات همه!

اراده ملت: تکیه زدن حجت‌الاسلام رئیسی بر ریاست قوه قضائیه را می‌بایستی به فال‌نیک گرفت. آشکارا و یاپنهان مخالفت‌های قرص و محکم با روحانی ریشه در حمایت‌هایی دارد که به‌عنوی در طیف حامیان رئیسی می‌توان جستجو کرد. اکنون که عزم حاکمیت بر این است روحانی فرماندهی جنگ اقتصادی را بر عهده داشته باشد، ضرورت سازمان‌دهی مجدد نیز وهای درونی نظام در این کارزار اجتناب‌ناپذیر است. پیش‌تر نیز انتصاب صادق لاریجانی‌ای که پیش از این در قواره یک فرد سیاسی بیشتر به چشم می‌آمد تا قاضی‌القضات، به ریاست مجمع تشخیص مصلحت‌نظام بهمان‌اندازه به‌جا و درست می‌نمود. با این وصف روحانی باید کمربند خود را محکم‌تر ببندد چرا که همه چیز برای فرماندهی روحانی مهیاست و مخالفان قسم خورده روحانی نیز از این پس خود را می‌بایستی در قدامت یاور روحانی ببینند و الا بی‌یار و یاور خواهند ماند.

همچنین به نظر می‌رسد اثرات این انتصاب به انجام محدود نشود و راه برای تداوم نظام ولایی در چشم‌اندازی نیز فراهم شده باشد. خصوصاً از آنجایی که بر اساس اخبار شنیده شده تغییرات مثبت و جدی‌ای در اردوگاه اصول‌گرایان برای انتخابات ریاست جمهوری در راه است. به هر حال گویا حاکمیت بی‌آنکه در بوق و کرنا بکند در صدد است نشان دهد صدای اعتراضات مردمی را شنیده است و قرار نیست به همین سادگی میراث گران‌سنگ انقلاب را که در اثر فداکاری‌ها و ایثارگری فرزندان این مرزوبوم به‌دست آمده، در اثر بی‌توجهی و یا سهل‌انگاری نسبت به مطالبات مردم، به دشمنان قسم خورده انقلاب وانهند.

در پایان به این نکته اشاره کنم که جناب رئیسی؛ در جلسه معارفه خود به‌دو نکته مهمی اشاره داشتید که یکی عبارت بود از استقلال دستگاه قضا که انشا... در دوره شما شاهد آن باشیم و دیگری مبارزه با فساد و قانون‌گرایی بود. در باب استقلال دستگاه قضا و نیز مبارزه با فساد نکاتی که به‌نظر می‌رسد در فرصت مناسبی تفصیلاً بیان خواهد شد اما اجمالاً نظر به اهمیت مبارزه با فساد توجه به دو نکته ضروری است نکته اول این که حساب‌های قوه قضائیه را به‌قاعده و روال عادی خود برگردانید و نکته دوم این که برای افشا کننده فساد محیطی امن و حتی مشوق ایجاد کنید تا مبارزه با فساد سمت و سوی ملی بگیرد نه این که قبل از هر چیز با افشا کنند ه‌ها برخورد بکنید و الا با خطو نشان کشیدن‌ها در تجربه ۴۰ ساله انقلاب به ریافته ایم نکنند در بازی دیگری بیافزیم؟! به هر حال در این مسیر تنها نیستید و مانیز هم‌راهتان خواهیم بود و ضمن آرزوی موفقیت باید توجه کنیم که انتظارات بسیاری مردم و انقلاب از شما و دستگاه قضا دارند.

اگرچه مردم اندیشه اصلاح‌طلبی را از این‌ها نیاموخته‌اند، در تاریخ معاصر اصلاح‌طلبی را مادیون مردان بزرگی هستیم که جان بازش خود را بر سر آرمان‌های دموکراتیک و برابری طلبانه و جهوریت و منافع ملی این کشور از دست داده‌اند -الگوی عمل و شناخت بوده‌اند و نیز اصلاح‌طلبی را در بیان و عمل برخی از شخصیت‌های اخیر آموخته‌اند هرچند بعضی‌شان دیگر شاید در قید حیات نباشند لذا لازم است در حفظ آن کوشید. در انتخابات ۹۶ اگر از خود گذشتگی و مراقبت نبود نظر به نزدیکی آراء ممکن بود به واقعه مشابه ۸۸ منجر می‌گردید و در این مسیر ضرورتاً و زیان بسیاری متوجه مردم نظام و جریانی‌های شد. همچنین تفکر فرقه‌گرایی هم در این رابطه تقویت و نگرانی‌ها و اختلافات مختلف را دامن می‌زد. ما در خاورمیانه شاهد اختلافات فرقه‌ای زیادی بوده و هستیم، نمونه‌هایش را دیدیم و هنوز هم می‌بینیم و نباید فرصتی برای سرایت اقتدارگرایی و دولت‌طلان داشتند. البته سکوت و انفعال معنادار جریان اصلاح‌طلبی و اعتدالی آن‌هم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و شوراها، آرای نزدیک رقیب اصلی با آقای روحانی و علنی کردن این مطلب نگرانی‌های احتمالی ذکر شده طی مصاحبه‌ای اعلام انصراف شده اما نه برای فرمانداری یا هیأت نظارت بلکه برای افکار عمومی و پیش‌گیری از تفرقه مذهبی. لازم به ذکر است در آن زمان جمعی از علما، کش گران سیاسی و مذهبی و مدنی و انتخاباتی از سر اسر کشور در منزل مولوی عبدالحمید جمع شده بودند همه آن‌ها به این موضوع اعتراض داشتند و تا دیروقت به بحث و بررسی پرداخته شد. بنای این جلسه بر پیش‌گیری از تنش و کاهش اختلافات در بین عامه مردم در مناطق مختلف کشور بود در این راستا بنده در منظر افکار عمومی انصراف خود را از ادامه کاندیداتوری اعلام کردم بر برخی از مسئولین هم وعده دادم بنده از انتخابات در آramش بالغو مصوبه‌ای در این خصوص برای همیشه رفع مشکل نمایاندا تاکنون احدی پیگیر آن نشده است، البته ناگفته‌نماند در آن ایام پناه به درخواست بنده آقای یونسی و آقای مرعشی مسئله را پیگیری کردند اما نتیجه‌بخش نبود، گفته بودند انسدادی هست که بعداً باید رفع شود اما دیگر بعدی در کار نبود.

افراد مطلع ادامه خواهیم داد تا ابعاد این ماجرا مو شکافی و حقیقت آشکار شود. انجام مصاحبه با ایشان در واقع گشایش برونده‌ای است که با اقتناع افکار عمومی خاتمه خواهد یافت. ابهامات و رازآلودگی آن باید گشوده شود. این رسالتی است که ما احساس می‌کنیم و هیچ مسامحه‌ای با هیچ کس نخواهیم داشت.

آرامشان در سید اصلاح‌طلبان بوده است.

همین‌مورد حذف‌بنده از لیست امید می‌توانست در این باره تغییراتی به ضرر این جریان ایجاد کند. لذا مستمر سؤال می‌کردن کمی گفتند وقتی این‌ها نمی‌توانستند تحمل کنند چرا، باید در انتخابات به نفع اصلاح‌طلبان و اعتدالیون و آقای روحانی وارد عمل بشوم؟

خواص و اشخاص تأثیر گذار علت حذف‌بنده از لیست را می‌دانستند اما از نقش اصلی اصول‌گرایان اقتدارگر و دولت‌طلان‌دانشند. البته سکوت و انفعال معنادار جریان اصلاح‌طلبی و اعتدالی آن‌هم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و شوراها، آرای نزدیک رقیب اصلی با آقای روحانی و علنی کردن این مطلب می‌توانست نه تنها سبب آراء را جابجای کند، بلکه به اعتقاد صاحب‌نظران با تغییر معادلات انتخاباتی مشکلاتی برای کشور ایجاد کند.

باز کردن این موضوع منجر به معرفی اشخاص روشن و آشکار کردن نظر و تفکر آن‌ها در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی که منجر به ایجاد مرزبندی‌های تصنعی خودی و غیر خودی و احیاناً صدور بخش‌نامه یا مصوباتی می‌شود که خودچند حالت برای هفت، هشت میلیون آرای اهل سنت ایجاد می‌کرد. مثلاً برای اعتراض به آن‌ها رأی نمی‌دادند و با صندوق‌های قاهر می‌کردند و یا به نفع رقیب را ایشان در سبب آن‌ها قرار می‌گرفت. به هر صورت این به ضرر جریان اصلاح‌طلبی و اعتدالی و اصول‌گرایان منصف تمام می‌شده هر چند همان‌طور که پیش‌تر گفته شد بعضی از این‌ها از اصلاح‌طلبی به هر دلیلی نفع شخصی و یا ترس از دست دادن منافع و موقعیتشان، خدا حافظی کرده‌اند.



چرایی ضرورت مذاکره از منظر انقلابی‌گری

آنچه را خداوند می‌دانست و آنها نمی‌فهمیدند راست بود!



علی مهری

Ali.mehri1339@gmail.com

...که عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکل‌ها

برای من انقلاب زلال و شفاف بود بی هیچ سختی و ابهامی پایه پای انقلاب افتان و خیزان اما همیشه امیدوار، با انرژی و با برنامه بوده‌ام و زیسته‌ام در ست که کسی از من نپرسید تو از انقلاب چه دیدی که این چنین همچنان امیدوار به آینده انقلاب نگاه می‌کنی؛ اما من همواره سعی کرده‌ام اصول اولیه و معنایی انقلاب را در رفتار و اندیشه‌های خود حفظ کنم از نظر من یک انقلابی آوانگارد و ساختارشکن است و اگر ساختارشکن نباشد به تدریج خصلت محافظه‌کاری او را فرامی‌گیرد و بی آنکه باند فقط نامی از انقلابی‌گری رابه‌دوش خواهد کشید و خود به تدریج تبدیل به مانع تحول عمیق و بنیادین می‌شود و بی آنکه متوجه باشد و یا خواسته باشد کاری را می‌کند که حتی ممکن است یک ضدانقلاب هم نتواند انجام دهد.

همچنین یک انقلابی عمیقاً وطن دوست و عاشق مرماش است و در لحظه انتخاب بی هیچ تردید و ابهامی وطن و مردمش را انتخاب می‌کند. یک انقلابی بر خلاف تصور اصلاً خشن نیست، او بی نهایت رؤف و مهربان است و هیچ خطری از جانب او فرودستان جامعه را تهدید نمی‌کند گرچه در مقابل فرادستان و گردن کشان سخت‌تر از کوه و فولاد است پنجه‌هایش را ملتش هرگز

نخواهند دید اما دشمنان ملتش به‌خوبی از سرسختی او آگاه‌اند.

اما یک انقلابی جمع اضداد است در مقابل این همه سرسختی و آوانگارد بودن دو خصلت دیگر ولی متضاد دو خصلت پیشین را دارا است یک انقلابی فردی به شدت مسئولیت‌پذیر است و خود را در قبال جامعه‌اش و کشورش مسئول می‌داند و اگر ببیند کشورش به‌خاطر تفکر انقلابی او در معرض آسیب و اشغال دشمن قرار دارد، کوله‌بار مبارزه خودش را بسان یک‌خانه به دوش جمع کرده و به‌خاطر کشور و وطن خود را تبعید می‌کند (همانند ستارخان که سال‌ها مبارزه و آرمان‌خواهی و انقلابی‌گری را وانهاد و رفت تا پای دشمن به وطن باز نشود حتی به‌بهانه کمک به مبارزان محصور در شهر چرا که ستارخان این مبارزه را برای اعتلای کشور می‌خواست و اگر قرار باشد این پیروزی با دخالت اجنبی به دست آید همان بهتر که حاصل نشود) چرا که هدف انقلاب چیزی جز سعادت دنیوی و اخروی ملت و وطن نیست پس از نظر یک انقلابی وطن و کشور و ملت همواره بر انقلاب ارجحیت داشته و دارد بی هیچ تردیدی.

یک انقلابی نمی‌تواند جز اندیش باشد و همواره چشمانش برای دیدن و گوش‌هایش برای شنیدن باز هستند یک انقلابی از همه اطلاعات مربوط به مخالفان تغییر و تحول آگاه است و از سناریوهای آنان باخبر و در دام آنان نمی‌افتد یک انقلابی برای این که ابتکار عمل را از دست ندهد در موضع انفعال نمی‌افتد او می‌داند که برگ برنده‌اش اسلحه و مهمات

و شرکت در مسابقه تسلیحاتی نیست؛ برگ برنده او قلوب ملت‌های دنیاست برگ برنده او قلوب همه حکومت‌شوندگان دنیاست. یک انقلابی نیازی به صدور انقلاب در سایه نظامی‌گری ندارد او با ارائه الگوی یک جامعه پیشرفته و مبتنی بر برابری و برادری است که می‌تواند بدون هیچ اسلحه‌ای قلوب همه حکومت‌شوندگان را تسخیر کند یک انقلابی می‌داند جنگ و مسابقه تسلیحاتی باتلافی است که برای نابودی انقلاب و سرمایه‌های یک کشور طراحی شده است. از همه این‌ها مهم‌تر یک انقلابی اگر کور و کر باشد و از انعطاف لازم برخوردار نباشد نمی‌تواند کششی انقلاب را در مراحل مختلف که نیازمند تدبیر مناسب و بجاست سالم به سرانجام مقصد برساند؛ بنابراین یک فرد انقلابی چشم‌هایش برای دیدن و گوش‌هایش برای شنیدن باز است حتی اگر تلخ‌ترین حقایق را پیش روی خود داشته باشد.

از نظر یک انقلابی انقلاب فرستی برای طرح مطالبات مردم است به‌عنوان ولی نعمت و اساس حکومت و نظام، نه تحدیدی برای طرح مطالبات مردم بقول دکتر بهشتی اگر زمانی دیدید که رهبران حکومت از موضع قدرت با مردم سخن می‌گویند باید انقلاب به انحراف رفته است. این معنا را بارها بارها از زبان بنیان‌گذار انقلاب هم شنیده‌ام و مسئولان را از روزی که مردم اعتراض کنند بر حذر داشته‌اند و از آن روز به‌عنوان یوم... یاد کرده‌اند.

یک انقلابی هم یک بت‌شکن است و

هم با بت‌سازی مخالف است یک انقلابی با اینکه به مفهوم عمیق رهبری انقلابی آگاه است و به آن پای بند، اما هرگز اگر رفتار کیش شخصیت‌ها نشده و اصول و اهداف را برتر از اشخاص و افراد هر چند مذهب و وارسته می‌داند. یک انقلابی حقیقت را از مصلحت بالاتر می‌داند گرچه درک مقتضیات زمان را نیز اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

از این رو من همواره انقلاب را آن‌طور که می‌فهمیدم معنایی کردم نه آن‌طور که دیگران سعی داشتند به ما و جامعه القا و قالب کنند. سال‌ها بود که برای جلوگیری از تحریفی که می‌رفت گریبان انقلاب ۵۷ را بگیرد در تلاش و تکاپو بودم من می‌دیدم که روز به روز سیطره نگاه امنیتی در فکتمان مدیریتی بیشتر شده و موجب بروز شکاف میان مسئولان و حاکمان بامردم و ولی نعمتان انقلاب می‌شود صاحب همه نیز به دو قطب اقلیتی خودی صاحب همه امکانات حتی فر قانونی و کثیری غیر خودی و محروم از همه چیز حتی از کوچک‌ترین آزادی‌های ابتدایی تقسیم می‌شدند.

سرانجام دوم خرداد نشان داد که قریب به اتفاق جامعه همه بر این باوریم که اوضاع انقلاب و مردم باتوجه به افق‌هایی که به‌خاطر آن‌ها انقلاب کرده بودیم اصلاً خوب نیست ولی بعد از ۸ سال تجربه حکومت توسط اصلاح‌طلبان متوجه شدیم زدن تی که به قافله مردم مصیبت زده ولی استوار می‌زنند بسیاری و دل‌خوشی مایی اساس و پوچ است و اشکال جای دیگری است و داستان‌ها و کشاکشی که میان فرودستان و جامعه و فرادستان اتفاق افتاد دیدیم که متأسفانه گرفتار اثر فرایت انقلابی؟!

شده‌ایم و انقلابمان را به یغما برده‌اند. مافکرمی کردیم نمی‌یاستی در دام مسابقه تسلیحاتی بیفتیم ولی دیدیم افتاده‌ایم و از آن بدتر در دام مسابقه فساد و زدن به بیت‌المال نیز افتاده‌ایم؟! او امسال در ۴۰ سالگی انقلاب با صدای بلند فریادی زم‌دیگر بازی اصلاح و انقلاب و بلکه همه‌ی بازی‌ها تمام است برای نجات کشور باید کمربندها را محکم بست و اول از همه این گفتمان را باید به‌گور سپرد که انقلاب تمام است.

یک انقلابی ذلت را نمی‌پذیرد و اگر پایش بیافتد حاضر است تا جایی که لازم است قلدران و ستمگران را تعقیب و مجازات کند اما یک انقلابی رسالت اصلی اش که هیچ‌گاه نباید فراموش کنند این است که معنای حضورش امنیت و صلح واقعی و خاتمه دادن به جنگ‌های زرگری صاحبان قدرت و جلوگیری از کشته شدن بیگناهان و فرودستان در همه جای دنیاست. اصولاً یک انقلابی واقعی برای این که میان او مخاطبان و همفکران و همدرانش در کل دنیا زهر ملیت و مسلک و آیینی دیوارها برداشته شود و عربان و شفاف با حکومت‌شوندگان و محرومین و فرودستان که منافع مشترکی داریم ارتباط برقرار کنیم نیازمند مذاکره هستیم ما نباید اجازه دهیم نه تنها جبهه‌های فرقه‌ای و مذهبی علیه ما درست کنند بلکه نباید اجازه دهیم چهره خشن و غیرمنطقی و قلدرمآبانه در دنیا و منطقه از ماترسیم کنند ما نباید اجازه دهیم ما را ضد تمدن و پیشرفت معرفی کنند ما باید از فرصت مذاکره استفاده کنیم نه این که درها را ببندیم و بنشینیم تا آن‌ها لشگری از عوام علیه



و درشت چه اقدامی انجام دهد. بدیهی است که گزینه‌هایی در این رابطه وجود دارد. انگلستان می‌تواند از اتحادیه بدون هیچ گونه توافقی خارج شود که قطعاً نتایج درندکی را به همراه خواهد داشت. خروجی که در عین حال مطابق قواعد دموکراتیک بر بریتانیا نخواهد بود. قراردعی که فرایند خروج را به ماده ۵۰ توافق لیسبون منوط می‌سازد. از طرفی دیگر گزینه فراندوم دوم نیز روی میز است که این موضوع به‌خودی‌خود تنگنایی برای دموکراسی می‌آفریند. چرا که توافق موردنظر – مطابق با نظر سنجی‌های به‌عمل آمده – رأی منفی مردم را به دنبال دارد. در چنین مواردی نظرخواهی از مردم به جای پارلمان به‌عنوان قاعده‌ای تعیین‌کننده برای موضوعات پیچیده تعیین می‌گردد در حالی که رأی و نظر مردم پس از مدتی ممکن است تغییر یابد. هر دو معضل مذکور نوبت از ظهور و حضور معضل سومی علیه دموکراسی را می‌دهند و آن جناحی بازی شدید دولت در نظامی دموکراتیک است. چنین وضعیتی خلق نشده است.

* روزنامه نگار و ایران‌شناس روزنامه الشرق الاوسط

شرکت جویند. انتخاباتی که این بار شهروندانی که در آن مشارکت می‌کنند بر مصالح حقیقی خود آگاهی دارند. در چنین شرایطی و با برخورد دو ایده متضاد، مبرهن است که دموکراسی در تنگنا قرار می‌گیرد. آن چیزی که بیش از همه مسئله انتخابات را بحرانی می‌سازد این است که هر چه تازه‌حال‌بر ماجرای برگزیت گذشته بر پایه عالی‌ترین درجه نفاق سیاسی بنا شده باشد! مخالفانی که بر ضد توافق سیاسی می‌سازند و فریاد رأی‌گیری را تبانی با یکدیگر بر ایقای ترزا می‌اصرار ورزیدند. این در حالی است که بر طبق قوانین انگلستان پس از ارد شدن برگزیت توسط مجلس عوام، نخست‌وزیر مکلف به استعفا می‌باشد. بعد از تمامی هجما می که در خلال گفتگوهای بروکسل به ترزا می‌وارد گردید؛ نه او استعفا داد و نه نمایندگان او را برکنار کردند؛ دلیل نیز واضح است! آنان آمادگی ورود به انتخاباتی جدید، پرهزینه و با نتیجه‌ای تضمین نشده را نداشتند.

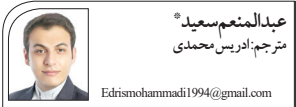
به‌هنگام نوشتن این مقاله، نخست‌وزیر بریتانیا هنوز تصمیم نگرفته بود که می‌خواهد پس از مشورت با تمامی احزاب از محافظه‌کار گرفته تا حزب کارگر اپوزیسیون و دیگر احزاب ریز

سر توافق مذکور، در پارلمانی که اساساً از گفتن فصل‌الخطاب در «ماندن یا نماندن» محروم است خود تعبیری دیگر از معضل دموکراسی به شمار می‌رود که امروز بر بریتانیا به آن رسیده است. در دیگر سو، طرح توافق موسوم به برگزیت در پارلمان به شکست انجامید (۵۳۸ مخالف، ۲۰۳ موافق) که این نیز جز با برخورد طرفین مخالف و موافق رقم نخواهد خورد. آن دسته از کسانی که خروج از اتحادیه را خط‌مشی خود قرار داده بودند؛ در رأی شکست رأی‌گیری پارلمان، درهم شکستن پیمان‌نامه‌ای‌رمی‌بینندگان بر این پس‌دربال اتحادیه اروپا جزو گناه‌های نازی‌گر از قراوت‌زدیکی چیزی در خود ندارد. لازم به ذکر است که موافقان برگزیت در مقابل اتحادیه اروپا همان موضعی را اتخاذ کردند که دونالد ترامپ را پس‌رویکردی خصمانه نسبت به کسانی که از حاکمیت ملی گذر کرده‌و رو به سازمان‌های فراملی نهاده بودند؛ پیش‌گرفت. اما تمامی کسانی که مانند در اتحادیه را ترجیح دادند و به برگزیت رأی منفی داده بودند نیک در یافتند که اقدام آن‌ها به معنای نفی فراندومی می‌باشد که پیش‌تر برگزار شده بود. این عمل آن‌ها به‌ملت بریتانیا فرصت می‌دهد که در فراندومی دیگر

معضل دموکراسی: برگزیت

در ترکیب هیئت مذاکره‌کننده ۵+۱ قرار داشت؛ نماینده ویژه خود را نیز به‌عنوان یک طرف اساسی گفتگوکننده راهی میز مذاکرات نمود. امروز روز ما، به اتحادیه اروپا چونان ده‌ها سازمان بین‌المللی دیگر، صرفاً به‌عنوان یک «سازمان بین‌المللی» نگرسته

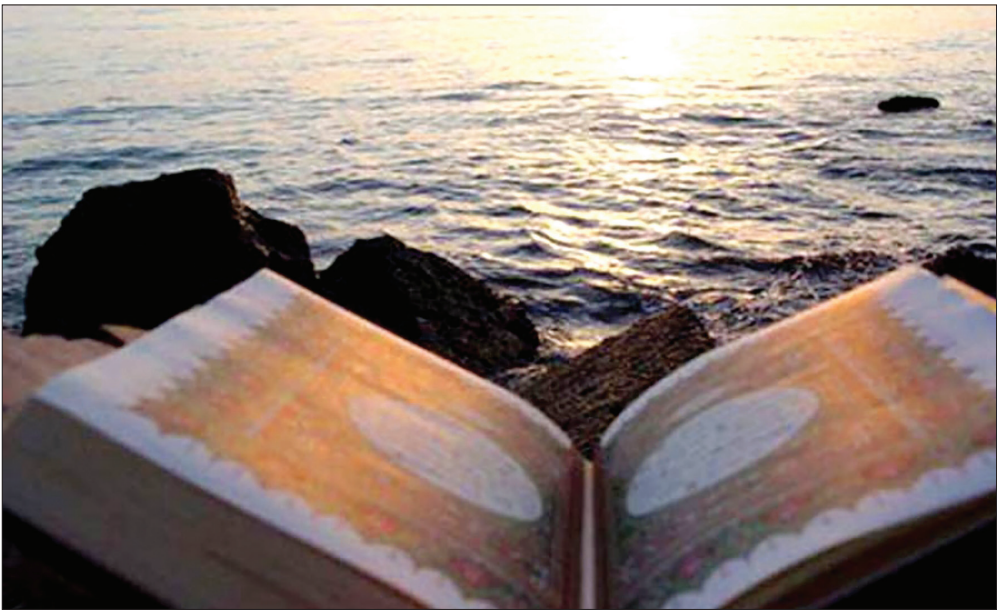
می‌شود. دلیل اول آن را نیز می‌توان به خواست ایالات متحده مبنی بر جلوگیری از پدید آمدن یک ابرقدرت دیگر در جهان دانست. سبب دوم نیز به انتخابات ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶ برمی‌گردد که به رفتارندوم برگزیت شهرت دارد. در حالی که گزاره اول به‌عنوان معضل دموکراسی در میان دولت‌های غربی شناخته می‌شود؛ گزاره دوم به‌عنوان معضل دموکراسی در خود کشورهای غربی شهرت دارد! رابرت کیگان اندیشمند آمریکایی در این رابطه دو مقاله خود می‌آورد: «بحران اعتماد عریض و طولبی دنیای دموکراسی باهر آنچه در گهواره دموکراسی امروزی یافت می‌شود در آنور دیده است. بنیادهای لیبرالستی مانند اتحادیه اروپا – که پیش‌تر به‌عنوان سردمدار آینده پست‌مدرنیسم شناخته می‌شدند – امروز با انواع همه‌های داخلی و خارجی روبه‌رو هستند. در ایالات متحده بار دیگر نیروهای نژادپرست سر بر آورده‌اند تا در تئو کونین سیاست و اجتماع، طرحی نو و به خواست خود در اندازند. جریانات ضد روشنگری از مسکو تا بوداپست را در نور دیده‌اند و امروز خود را به اهت رسانده‌اند که ۷۵ سال پیش دموکراسی راجانی دیوار به‌خشبند!» اکنون آرائی که بر پیکره دموکراسی و لیبرالیسم در آن واحد ضربه‌های کاری وارد می‌سازند در تکاپویند. همان‌طور که قبل‌تر و در خلال پیمان‌های پس از جنگ سرد شاهد تکامل آن گفتمان‌ها بودیم. گفتمان‌هایی که به شکل غیررسمی پایان تاریخ را نوید می‌دادند. هیچ چیز همانند برگزیت صورت‌مسئله را روشن نمی‌سازد. از زمان مگنا

عبدالمنعم سعید*
مترجم: ادریس محمدی

Edris Mohammadi1994@gmail.com

دوید سالیوان سفیر اتحادیه اروپا در واشنگتن در مراسم خاک‌سپاری جورج بوش پدر باشوگ هولناکی مواجه گردید. سالیوان گفته‌ا که، ایستاده در صف دیپلمات‌های عزادار اما در جایگاهی به مراتب پایین‌تر از قبل. سالیوان که در زمره سفیران کارکنشته‌جای می‌گردد طبق رسوم مراسم تشریفات باید در صف اول مراسمات سیاسی حضور می‌یافت. بی‌گمان آنچه که برای سفیر اتحادیه اروپا داده بی‌غرض نبوده است. وزارت امور خارجه آمریکا در اقدامی رتبه‌نماینده ۲۷ کشور اروپایی را به درجه‌نماینده یک‌سازمان بین‌المللی کاهش داده است. بدیهی است که در عالم دیپلماسی میان این دو سمت تفاوت فاحشی وجود دارد معمولاً نمایندگان اتحادیه در کشورهای مختلف با این سبک از شیوه‌های برخورد نامانوس هستند. اما گویی دنیا تغییر کرده است! بدتر از همه اینکه آمریکان کم‌بر زخم پاشیده و تصمیم خود مبنی بر کاهش رتبه سفیر اتحادیه را به‌هم پیمانان خویش و نمایندگان ایشان بلاغ‌نموده است شکی باقی نمی‌ماند که تصمیم گرفته شده از سوی کاخ سفید و در رأس آن دونالد ترامپ صادر گردیده است. اتحادیه اروپا دیگر آن بازیکن صحنه‌های بین‌المللی که دو شادوش قدرت‌های جهانی – به اعتبار صنایع صنعتی و... حضور می‌یافت به‌شمار نمی‌رود اروپایی‌کدر گفتگوهای صلح‌خاورمیانه، به‌ویژه مذاکرات چندجانبه قریب به یک‌ربع قرن حضور مؤثر داشت و در مذاکراتی که پیرامون پروژه هسته‌ای ایران شکل گرفت، علی‌رغم اینکه

امت چیزی فربه تر از حکومت



سخنان بنیان گذار جمهوری اسلامی هم به عنوان معمار دنیای جدید می بینیم. در اسلام ما شاه نداریم که نسب برتری داشته باشد که از زن و نژاد برتر باشد. نه تنها برتری نیست، ریاست نیست، بلکه مسئولیت است و تکلیف. رهبر هم در این جامعه نوکر است خدمتگزار است نه بیشتر. از این رو متوجه هستیم که امت چیزی فراتر از حکومت است و حکومت در ذیل امت قرار می گیرد نه بر فراز آن. اگر ورنگی ای هست ناشی از آن است که ما دیگر امت اول انقلاب نیستیم.

مهم در نظم اجتماعی شکل یافته است. در دنیای امروز دیگر نابرابری غیر اکتسابی قطعاً جایی ندارد. نابرابری هست اما نابرابری ناشی از نسب و ملیت و قومیت و دین و آیین رخت بر بسته است. اینک بازمی گردم به حرکتی که ابراهیم در جامعه کاستی خود انجام داده بود بر اساس آیین ابراهیم کاست و ذهنیت کاستی در هم فرو ریخت و همه خدایی را می پرستیدند که واسطه ای میان آن‌ها و خدا وجود نداشت همه بنده خدا بودند و همه برابر و این برابری را ما در

نیست. در باب معرفت شناسی هم تغییر کرده ایم دیگر متن مقدس برای فهمیدن دنیا بکار نمی رود برای فهمیدن دنیا باید در دنیا بگردیم و با متدی که بنام متد علمی شناخته می شود تحقیق و تفحص کنیم. در این دنیا دیگر اسامی جایگاه گذشته را ندارند بلکه فعل اهمیت یافته است و بدین سان زبان و دستور زبان هم تغییر یافته است؛ و به همین سبب زمان هم معنای دیگری یافته و در بطن جامعه نوین در ساخت جامعه نقش ایفا می کند؛ و به عبارتی حرکت و تغییر اصلی

در کار ساختن جامعه جدیدی بودند. مثلاً پیامبر اسلام هجرت و آموختن و تجارت را وارد دنیای بسته کشاورزی آن روز می کند و برتری اسلام و مسلمانان بر دیگران در آن ایام دقیقاً از همین منظر است. پیامبر خودش یک تاجر است و ملت های گوناگون و فرهنگ های گوناگون را دیده است و چون پدری ندارد، از تحمیل دین آبا و اجدادی هم رهاست؛ و به راحتی می تواند عادت ها و باورها را کالبدشکافی کرده و از آن‌ها به رمزگشایی پایه های قدرت و نظم و نابرابری موجود پی برده و کشف کند؛ و به راحتی می تواند رسالت الهی را در ساختن دنیای جدید و جهان بینی جدید درک کند.

این تجربه را ما در قرون اخیر مشاهده کرده ایم و در دوران معاصر خودمان تجربه کرده ایم. مدرنیته و مدرنیسم نمی توانست بر پایه های نظم قرون وسطایی برپا شود. اکنون غربی ها جهان را در گونه تر از آبا و اجداد خویش می بینند و در واقع دنیای امروز آنان بر ویرانه های جهان کلیسایی و فئودالی گذشته برپا گشته است.

در سایه این تحول، فهم دینی آنان نیز متحول شده و تغییر یافته است و دیگر روحانیان آن طبقه ممتاز گذشته نیستند و قدری فاصله ذاتی میان انسان ها از بین رفته است. الان فهمیده اند که دیگر شقی و سعیدی وجود ندارد بلکه ذات همه انسان ها پاک است و همه از حقوق مساوی برخوردارند و در این رابطه فرقی میان مجرم و غیر مجرم

انقلاب خود به دنبال ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی و واقعی آن‌ها ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی، اجتماعی، حیات سیاسی و نحوه تفکر و نگرششان به هستی بود. ایرانیان به دنبال ایجاد تحول در تجربه و نحوه زیستن خود بوده و قبل از هر چیز خود را هدف قرار داده و راه تغییر و تحول را در اسلام یافته بودند. مارکس در کتاب کاپیتال خودش جمله معروفی دارد که می گوید دین افیون توده هاست؛ اما درست در همان جاجمله غیر معروفی هم دارد که می گوید دین روح یک جهان بی روح است. بعد خودش توضیح می دهد که دینی که انبیا آوردند روح یک جهان بی روح بود و معجونی که ما امروز درست کرده ایم بنام دین؟! همان افیون توده هاست. این مسئله نه تنها در خصوص پیامبر اسلام بلکه در خصوص همه انبیا صادق است. شما ملاحظه بکنید ابراهیم را که چگونه با منطق به جنگ جهالت و نادانی می رود. او تنها نمی خواهد حکومت را عوض کند، او می خواهد تصور ها و باورها را در هم بریزد. نابرابری های ناشی از ادیان ساخته شده را در هم بریزد. ابراهیم باشکستن بت ها در واقع کاخ های موبدان و روحانیان پیشین را، جامعه طبقاتی و نابرابر را هدف گرفته است. از نظر او توحید یعنی برابری همه انسان ها یک جهان بینی جدید، یک طرح جدید، هوای تازه برای نفس کشیدن؛ و همه را و همه چیز ها را از نو دیدن. پیامبران همگی



رحیم حمزه

rahimhamzeh@gmail.com

در آستانه پیروزی انقلاب جمعی از خبرنگاران لیبراسیون و فعالین مطبوعاتی به ایران آمده بودند میشل فوکو هم گویا یکی از آن‌ها بوده در بازگشت میزگردی در خصوص انقلاب ایران در روزنامه موصوف تشکیل می دهند و مطالبی ارائه می کنند که بعداً این میزگرد کتابی می شود و تحت عنوان «ایران؛ روح یک جهان بی روح» ترجمه می شود. کتاب مفصل است و از حوصله هفته نامه خارج. من بخشی از سخنان فوکو را که بدر موضوعی که قصد دارم بنویسم، انتخاب کرده ام تا مطلع سخنم باشد:

«روح قیام ملت ایران این بود که می گفتند باید خودمان را تغییر دهیم. باید شیوه بودنمان و رابطه مان با دیگران، با چیز ها، با ابدیت، با خدا و غیره کاملاً تغییر کند و تنها در صورت این تغییر ریشه ای در تجربه مان است که انقلاب ما انقلاب واقعی خواهد بود. در همین حال است که اسلام ایفای نقش می کند...؛ بنابراین آنان از طریق اسلام در جستجوی تغییری در ذهنیت خویش اند... پس باید گفت که اسلام در آن سال ۱۹۷۸ افیون مردم نبوده، دقیقاً از آن رو که روح یک جهان بی روح بوده است.»

«روح انقلاب اسلامی در این حقیقت نهفته است که ملت مسلمان ایران از طریق

نقد و آسیب شناسی نحله (مشرّب و مسلک) سیاسی اصلاح طلبی



این فرد است که برای تدبیر زندگی خود باید بیندیشد و با کند و کاو در بایدها و نبایدهای مورد قبول و اتکای او و جامعه در یابد که

- ۱- چه چیزی را مطالبه نماید؟
- ۲- برای برآوردن شدن آن‌ها چگونه باید عمل کند؟
- ۳- از چه کسانی درخواست کمک کند؟
- ۴- اگر خوست او اقبالی همگانی در جامعه را به دنبال خود دارد مجموعه این مطالبات را با متوسل شدن به چه نهادهی به انجام رساند؟

از آنجاکه تفسیر و فهم مسائل ارائه شده تا حدودی سخت و سنگین می باشد به اجبار موضوع را با یک سرکشی مجمل به حوزه علوم سیاسی و سپس مراجعه ای به برنامه ریزی و اصول آن به سرانجامی که از آن نقشه راه مستفاد شود ادامه می دهیم.

اما ذکر این نکته را هم قبل از ورود در مباحث مورد نظر لازم می دانم و آن اینکه متأسفانه در این مورد هم اصلاح طلبان بسیار منفعل عمل کرده اند و یا نتوانسته اند با راه اندازی یک فرایند جدی و با برنامه به آنانی که خود را مشتاقانه در خدمت جریان فکری اصلاح طلبان گذاشته اند و همپای آنان مقاصدی را دنبال می نمایند به صورت عملی اصول چهارگانه فوق را آموزش دهند تا جایی که هم اینک کمتر هوادار و یا حتی شخصیت مورد قبول اصلاح طلبان را می توان یافت که در درون یک فعالیت بابرنامه و هدفمند یاد گرفته باشد که اگر بخواهد فعالیت مؤثری داشته باشد و منشأخیری برای مردم و جامع شود باید چه چیزی را مطالبه کند، رفتار مطالبه گرانه خود را چگونه سامان دهد، دست نیاز و همراهی به سوی چه کسانی دراز کند و در نهایت خواست مورد توافق عمومی را چگونه با حزب در میان بگذارد و به چه طریق آن را دنبال نماید.

ادامه دارد



دوستان تا بدین جای کار و در تلاش برای تأکید گذاردن روی این ادعا که اصلاح طلبی را در ایران نمی توان در قالب و قاموس حزب معرفی کرد به این شاخص های تا حدودی کمی اشاره کردیم که فعالیت حزبی عملاً باید دارای شاخص های ۱- تشکیلات پایداری فعالیت حزبی را تحت تولید بگیرد ۲- تشکل و یا حزب باید محل ثابتی داشته باشد ۳- اراده رهبران ملی و مذهبی آن بر کسب قدرت استوار باشد ۴- حزب با ابزار انتخابات به دنبال کسب و جلب حمایت عمومی باشد و با ارائه تکمله ای بر هر یک از این موازین بیان داشتیم که در یک اشل عملی و قابل اثبات و آن هم در سطح کلان ملی اصلاح طلبان برای ایجاد هیچ یک از این شاخص ها تلاش سازمان یافته و مستمری نداشته اند.

می توان این گونه اظهار نظر نمود که سیاسی بودن قائم به فرد است و کسی نمی تواند مسئولیت های سیاسی خویش را به افراد دیگر واگذار نماید مگر آنکه به دلیل محدودرات خاصی نمایندگان ای به جای خویش برگزینند تا آن‌ها آن‌هم تنها به دلیل آنکه فرد نمی تواند خود و به صورت مستقیم در همه جا حاضر و در تمام زمان ها قادر به مداخله در انتخاب بهترین ها باشند این اجازه را به نماینده بدهد که به جای او در پروسه تصمیم گیری مشارکت نماید ولی باز هم نیاز به این توجه وجود دارد که نماینده هم از نظر اخلاقی و قانونی قادر و موظف نیست که بخش تصمیم سازی را ایجاد و راه اندازی نماید و یا نماینده این حق

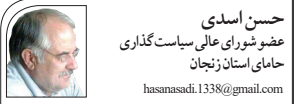
موجود جابدهد نخواهد توانست که با عدم مشارکت در تدبیر زندگی مسئولیت تبعات آن را آگاهانه بر عهده بگیرد و یا خود را برای رویارویی با آن‌ها آماده بسازد هر چند که چه او بخواهد و یا از پذیرش آن شانه خالی نماید قانون و قراردادهای اجتماعی او را مسئول خواهد شناخت و به اجبار هم که شده او را وادار به تبعیت از حدود و پذیرش تبعات کار و رفتار خود خواهد نمود.

با این تفسیر می توان گفت که انسان موجودی است که به اجبار هم که شده باید سیاسی باشد و سیاسی بیندیشد و از آنجاکه پذیرش تبعات تصمیم هایی که در جامعه گرفته می شود بر گرد افراد تحمیل می گردد

پس مناسب آن است که امور به بهترین نحو و با کمترین هزینه و در سریع ترین زمان صورت گیرد تا با افزایش نرخ راندمان و بهره برداری فاه عمومی افزایش یابد و از طریق گسترده شدن منابع و فرصت ها استعداد های بی بهره از رانت ها و دور از لابی های موجود در ساختار اجتماعی نیز بتوانند امکان رشد و پرورش بیابند و یا حداقل امکان آن را بیابند که به معرفی و عرضه خود بپردازند

پس به صورت مختصر می توان گفت که فعالیت سیاسی در اساس برای آن جنبه مشروعیت می یابد که انسان غیر سیاسی یا نمی تواند زندگی اجتماعی داشته باشد و یا اگر هم بتواند خود را در چارچوب های

پس مناسب آن است که امور به بهترین نحو و با کمترین هزینه و در سریع ترین زمان صورت گیرد تا با افزایش نرخ راندمان و بهره برداری فاه عمومی افزایش یابد و از طریق گسترده شدن منابع و فرصت ها استعداد های بی بهره از رانت ها و دور از لابی های موجود در ساختار اجتماعی نیز بتوانند امکان رشد و پرورش بیابند و یا حداقل امکان آن را بیابند که به معرفی و عرضه خود بپردازند پس به صورت مختصر می توان گفت که فعالیت سیاسی در اساس برای آن جنبه مشروعیت می یابد که انسان غیر سیاسی یا نمی تواند زندگی اجتماعی داشته باشد و یا اگر هم بتواند خود را در چارچوب های



حسن اسدی

عضو شورای عالی سیاست گذاری

حامای استان زنجان

hasnasadi.1338@gmail.com

در شماره گذشته زمانی که به کار کدهای تشکل سیاسی و حزب اشاره کردم و گفتم که یک حزب به رکان و مؤلفه های زیر برای پایداری نیازمند است

۱. سازمان دهی
۲. آموزش
۳. انضباط تشکیلاتی
۴. تبیین مسئولیت سیاسی

همچنین بیان داشتیم که در چه برهه ای اصلاح طلبان به این موارد توجه داشته اند؟ در اصل قصدم بر این هدف استوار بود که موضوع را به شکلی به زیر ساخت های عملی و فکری بکشانم که از طریق آن‌ها می شود دلایل این کاستی و ضعف عملکردی اصلاح طلبان را احصاء کرد و برای رفع آن‌ها پیشنهاد های لازم را ارائه داد

در این شماره می خواهم بخشی از زیر ساخت های کمتر مورد عنایت قرار گرفته توسط اصلاح طلبان را بسط و قبض نمایم از جمله

اصول برنامه ریزی برای فعالیت سیاسی (نقشه راه)

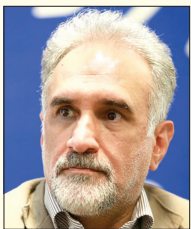
امروزه نمی توان انسانی را پیدا نمود که بتواند بدون ورود و دخالت در عرصه فعالیت های سیاسی به حیات اجتماعی ادامه دهد و یا حتی بتواند خود را هماهنگ برای زندگی فردی با دیگر اعضاء جامعه و خانواده بکند و این بدان خاطر است که امور فردی و اجتماعی از حالت ساده خارج گردیده و با پیچیده شدن انسان را نیازمند یافتن ارتباط با دیگران و بهره بردن از اندیشه آنان در انتخاب و یا مشورت دادن به دیگران برای انجام درست و کم هزینه فعالیت ها نموده است زیرا که همه در آنچه توسط تک تک افراد صورت می گیرد به نوعی ذی سهم می باشند

آسیب شناسی معرفتی جامعه‌ی ایرانی (بانگاهی به گفتمان اصلاح طلبی)

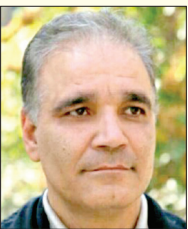
گفتمان و نظام آموزشی



علی‌مه‌ری



احمد حکیمی‌بور



رحیم حمزه

یک گفتمان و یا ایجاد خنهای در سامان دانائی جامعه و جا انداختن بحث ضرورت تحول معرفتی، بدیهی است این بحث‌باین جزوه‌بسته

نمی‌شود و در واقع آغازی است که با مشارکت همه تادام پیدای کند. نگارندگان پیشاپیش از هر گونه انتقاد و پیشنهاد برای تکمیل این بحث

جزوه «آسیب‌شناسی معرفتی جامعه ایرانی (با نگاهی به گفتمان اصلاح‌طلبی)» در سال ۸۶ تهیه و در سال ۸۷ تکمیل گردیده و در سال ۸۸ نیز مورد بازنگری قرار گرفته است. ابتدا در نظر داشتیم لحن جزوه را نیز به‌روز کنیم ولی از سوی دیگر لحن اولیه جزوه، حاوی نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی بود که حوادث بعد از انتخابات نیز مهر تأییدی بر آن‌ها محسوب می‌شد. از این رو در ترسیم فضایی هندسی ادعاهای تحلیل و تفهیم آن‌ها تأثیر دارد. لذا ما را بر آن داشت تا همان لحن اولیه را در انتشار مجدد این تحلیل حفظ کنیم. این جزوه در واقع تلاشی است برای طرح

همان‌طور که پیش‌تر گفته‌شد در نتیجه برخورد با غرب، ما دارای دو زیر گفتمان شدیم: ۱- گفتمان تشیع تاریخی سنتی که در حوزه‌های دینی بود و هنوز هم ادامه دارد و در بعضی از ارکان جامعه از قبیل خانواده‌ها، جوامع روستایی و بنگاه‌های اقتصادی سنتی به‌همین نظم آموزشی (مشابهت‌هاو همسانی) تکیه می‌شود. ۲- گفتمان شبه‌مدرنیسم که در نظام آموزشی جدید (مشابهت‌ها اما با رویکرد جدید) فعال است. بحث مشابهت‌ها توضیح داده شد اما با رویکرد جدید که در نظام آموزشی جدید مطرح است توضیح داده نشد و در اینجا به آن می‌پردازیم: همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، گفتمان در درون سامان دانایی شکل می‌گیرد و سامان دانایی بر فراز گفتمان بر دانایی، نظارت می‌کند. گفتمان نیز با تکیه بر این سامان، دانش و جامعه را سامان نظم بخشیده و جهت می‌دهد. بدیهی است مقولات دانایی که در مدارس و دانشگاه‌ها موخته می‌شوند، متأثر از این گفتمان باشند. این آموزش به‌صورت ضمنی با بزرگنمایی و کوچک‌نمایی و جهت‌دهی تأثیر خود را می‌گذارد. مؤلفه‌های نظام جدید عبارت‌اند از:

الف- ذات‌گرایی:

ذات‌گرایی وابسته به تعریف است. تعریفی که در آن ذات ماهیت چیزها آن‌چنان که هستند، باز خوانده می‌شوند. تعریف از انسان، حکومت، حقوق انسانی و... و کلی‌نگری محصول آن یعنی انسان نمی‌تواند بشناسد مگر در ذیل کلیات یعنی برای نگرش کلی داشتن، نیازمند انتزاع و تجرید هستیم تا مفاهیم (همان کلیات) را از هم تمیز بدهیم و کاملاً مشخص و شسته‌ورفته؛ و در این پراکتیک تجرید و انتزاع بعضی از ابعاد و جوه هستی نادیده گرفته می‌شوند. این روش و شناخت ماست و نه روش که اساس شناخت ما را تشکیل می‌دهد. ذات‌گرایی وجه مشترک تفکر مبتنی بر مشابهت تادوران مدرن است. در عصر مشابهت معطوف بود به ماهیت و ذات اشیا و از کل که در متون بود گرفته می‌شد. در دوران مدرن معطوف بود به شناخت انسان از پدیده مورد مطالعه که از جز به کل می‌رسید؛ و به خاطر همین شناخت است که همواره در پی رسیدن به تعریف جامع و مانع از اشیا هستیم باری خود را مفید می‌کنیم در چارچوب تعریف‌ها بیاندیشیم فکر کنیم و بنویسیم و همیشه مواظب باشیم که از چارچوب تعاریف خارج نشویم. البته باید توجه داشت این تعاریف همواره از پیش بماد داده شده‌اند (اگر نخواهیم بگوئیم به خوردمان داده‌اند) و این پارادایم مسلط اندیشگی در نظام آموزش نیز هست. ایرانی، سیاه‌پوست، سفیدپوست، نژاد آریایی، نژاد عرب و... این گونه تعریف و شناسنامه می‌شوند و ما بر اساس این تعاریف فکر می‌کنیم و می‌نویسیم و این مسئله درک ما و شناخت ما را دچار اغو جاج و ناراستی می‌کند. این مسئله نه تنها در آموزه‌های سنتی وجود دارد بلکه در آموزه‌های مدرن جامعه ما هم مشاهده می‌شود. در شبه مدرنیسم متن غربی بجای متن قدیم نشست و کل به معنای ماهیت و ذات از همان متن گرفته شد و هیچ شک و شبهه نسبت به آن روا نبود و از این بابت پوزیتیویست و نسبت به آن یافته‌ها متعصب و غیر قابل انعطاف شد. این نوع تعصب و نگرش نسبت به علوم جدید در شبه مدرنیسم و نظام آموزشی آن موخته شد و می‌شود و همین محملی شد برای طرح ایدئولوژی نژادپرستانه پهلوی و خلق ایمانی نژادی به‌عنوان آلت رناتیو ایمان مذهبی.

ب- مراجعه به متن و تفسیر:

هنوز مراجعه به متن و تفسیر اصل است. مراجعه به میدان موخته نمی‌شود حتی در سطوح

ج- تعریف‌گرایی:

تعریف نقش اساسی را در دانایی مبازی می‌کند؛ و آن تعریف‌ها را آن‌چنان اهمیت می‌دهیم که تفاوتی با امر مقدس ندارد و لذا احکامی که به‌صورت مرئی و نامرئی در ذهن و فکر ما جایی می‌گیرد تا آخر عمر با ما هستند و در آن‌ها تشکیک نمی‌شود؛ بنابراین رشد علم تقریباً صفر است چرا که علم با ابطال احکام قبلی حاصل می‌شود و این ابطال‌ها در این نظام مساوی با مبارزه با علم جدید قلمداد شده، امری قبیح بوده و چنین آموخته می‌شود که ما در حدی نیستیم که بتوانیم روی دست نظریه‌پردازانی که در دانشگاه‌های غربی آموزش می‌بینند بلند شویم. از این رو عملاً هم دانشگاه‌های غربی جایگاه واقعی دارند و هم فارغ‌التحصیلان آن‌ها سر ترند و آن را قبول داریم؛ واقعیت هم تا حدودی همین است چرا که دانشگاه‌های ما تولید علم ندارند و حتی خود را یاور ندارند.

د- آموزش پوزیتیویسم:

ساحت ناآندیشیده برای مافهمی ندارد. نه تنها به دانسته‌هایمان اعتماد داریم بلکه از آن‌هم فراتر برای علم خارج از متن هم فکر نمی‌کنیم با این وصف به دانائی خودمان که در نظام آموزشی یا گرفته‌ایم ایمان و اعتماد کامل داریم. و این مسئله خصوصاً هر قدر به تهران و مرکز نزدیک‌تر می‌شویم و نیز در بین «ما (خودی)‌ها هر قدر که «ما» (خودی)‌ترند بیشتر یافت می‌شود. از این منظر از پوزیتیویست‌ها هم پوزیتیویست‌تریم.

ه- زندگی در گذشته یا آینده

فراموشی حال. (فقدان درک زمان):

ما زمان را درک نمی‌کنیم و اصولاً زمان در زندگی ما نقشی ندارد. محوریتی ندارد. عمر و زندگی و لذت بردن واژه‌ای پوچ و بی‌معنی بیش در زیانمان نیست. وقتی ما برای دیگران و بنا بر خواسته و میل و اراده دیگران زندگی می‌کنیم، زمان در زندگی ما چه نقشی می‌تواند داشته باشد. در واقع فرصتی برای حال نداریم. در خواب می‌آییم و در خواب زندگی می‌کنیم و یا خواب می‌رویم. زندگی که عبارت باشد از «حال» را درک نمی‌کنیم، یعنی مجالی برای آن نیست. نه در آموزه‌های سنتی چنین نگرشی هست و نه در نظام جدید آموزشی چرا که در رویکرد جدید نیز فاعل شناخته شده به رسمیت شناخته نشده و ما موظفیم علوم داخل متن را استفاده کنیم و هر تعریفی که در آن وجود دارد معین‌کننده ماست و ما به‌خودی‌خود نقشی در آن نداریم.

ح- آموزش ثنویت (حق و باطل):

اگر از عمق بیرون برویم در سطحی بالاتر یعنی گفتمان قرار بگیریم، نابرابری مبتنی بر حق و باطل (ثنویت ایرانی) محوریت و مرکزیت ایران (مظهر حاکمیت «ما») چه در نگرش اسلامی و تشیع سنتی و تاریخی و چه در نگرش نژاد آریایی به صورتی مشترک دیده می‌شود.

ط- آموزش ساترالیسم:

ساترالیسم در واقع از محوریت حق در این جغرافیا ناشی می‌شود و همین ساترالیسم آموزش مداخله را هم به دنبال دارد؛ یعنی همه مداخله را

۱۰

استقبال می‌کنند. در بخش‌های قبلی تحت عنوان گفتمان مسلط جامعه ایرانی (گفتمان نابرابر) از تسلط تام و کامل ثنویت در گفتمان ایرانی سخن به میان آمد و استبداد و چگونگی شکل‌گیری آن در درون جامعه از نقطه نظر گفتمان تشیع تاریخی و سنتی و گفتمان نژاد آریائی مورد بررسی قرار گرفت و گفتمان انقلاب اسلامی بر خاسته از اندیشه ضد گفتمان تشیع علوی که در نقطه مقابل تشیع سنتی و تاریخی قرار می‌گیرد و به خواستگاه مبارزات ایران با هر گونه تفکر استبدادی مبتنی بر اشرافی‌گری تبیین گردید و اینک گفتمان و نظام آموزشی.

همه پدیده‌ها غایب‌اند از جمله انسان و زمان و این عدم حضور سایه خود را در تمام آموزه‌های درسی و دینی اعمال می‌گردد. در نتیجه این عدم حضور زندگی مادر سایه ادامه پیدای می‌کند و در متن نیستیم و بدین سبب زمان حال فراموش می‌شود (حتی فدا کردن حال برای ارزش‌ها یک فضیلت محسوب می‌شود) و این مسئله موجب می‌شود دیگران به‌راحتی و بدون این که از بابت هزینه‌ای که در سایه فدا کردن حال متحمل می‌شویم بمایس‌خو باشند، بجای ماتمصبم بگیرند (در مدیریت جامعه در برنامه توسعه و غیره).

ل- آموزش مفهوم وابستگی:

نه تنها هویت بلکه ماهیت و نیز نه تنها در خصوص انسان بلکه در خصوص همه پدیده‌ها باید منتظر باشیم تا متن- متن قدیم با متن جدید فرقی ندارد- چه می‌رسد. هویت ما نیز بر اساس سامان دانائی ما تعیین می‌شود و بر اساس این سامان مانیتیم که هویت خود را تعریف کرده و یا نقشی در آن داشته باشیم. هویت ما هر چه باشد: ایرانی، آریائی، مسلمان شیعی یا غیره در جای دیگری تعیین می‌شود و وابسته است نه مستقل. در این نوع نگرش اصولاً واژه‌ای بنام «استقلال» وجود ندارد و مفهوم کاملاً وارداتی و نامأنوس و از این رو ناشناخته و اسباب سوءاستفاده و نیز از مفهوم اصلی خود تهی شده و غرب، «استقلال» واژه‌ای است که در منطقه جهل قرار دارد. این چنین است که «استقلال طلبان» از هر نوع و صنفی و با هر نوع انگیزه و اعتقادی در سرزمین گفتمان مسلط ایرانی غریب و تنهاییند. صرف وجود واژه استقلال در گفتمان انقلاب اسلامی دلیل استقلال نیست، همواره اراده‌ای وجود دارد تا یک مفهوم وابستگی از آن استخراج شود؛ یعنی طوری بیان شود که در حوزه دانائی گفتمان مسلط قرار گیرد و بنابراین قابل فهم.

م- آموزش ناتوانی:

در ثنویت می‌آموزیم که دنیا به دستان اهورا و اهریمن می‌چرخد و ما هیچ کاراییم. چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی. همان‌که در بحث سامان دانایی مطرح شد انسان به‌عنوان انتزاعی هم وجود ندارد بلکه ما به‌صورت اسامی و نه انسان یعنی علی، جمشید و... در کنار سنگ و گربه و غیره در چرخه‌ای که تقدیر معین کرده است قرار داریم و نابرابری در سازمان اجتماعی ما ریشه تقدیری و سرنوشتی قرار دارد «ما» به‌عنوان انسان که دارای خصوصیات است و حق و حقوقی، وجود ندارد بلکه همانند دانه تسبیح هستیم که اسم ما مقدر می‌کند و جایگاه اجتماعی‌مان نیز همان. با این معرفت موجودی مستقل وجود ندارد و همه در یک مدار تسبیح هستیم که اهورامزدا تعریف کرده و در تشیع تاریخی و سنتی ما «انتم» یا امام زمان تعریف کرده‌اند. با این وصف معلوم است که انسان چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی محلی از اعراب ندارد و غایب؛ و در نتیجه می‌آموزیم ناتوانیم و به این ناتوانی هم معترف، چرا که هر حرکتی ممکن است ما را از چرخه عاقبت به‌خیران و انسانیت جفا و به حلقه شقی‌ها و بهایم در آورد و لذا عنان کار را به حاکم می‌سپاریم و تنها چاره مادعا هست و بس. همین ناتوانی منشأ عبانم‌اندگی هادر جازند‌ها و نیز علت مبقیه مادر و وضعیت استبداد، بی‌قانونی، تبعیض، فقر و فساد است. البته تجربه هم به کمک این تفکر می‌آید و مزید بر علت می‌شود یعنی بدیهی است که وقتی خودمان را باور نداریم و این مسئله در طول سالیان دراز اتفاق افتاده باشد حرکت‌های به وجود آمده عقیم خواهد بود و تجربه تلخ شکست نیز باورها را تقویت خواهد کرد.

رویکرد

۲

چه بودیم، چه شدیم!

حاشیه‌ای بر متن چهل سالگی انقلاب



حسن اکبری
پژوهشگر و نویسنده

h.akbari@ingh@gmail.com

اگر قائل به تفکیک مفهومی «انقلاب اسلامی ایران» از «جمهوری اسلامی ایران» باشیم و بپذیریم که احکام و عوارض یکی قابل تطبیق یا

تعمیم به آن دیگری نیست، باید بگوئیم که به لحاظ ذهنی این تسلسل زمانی بین انقلاب و نظام را به نحوی روشنمند نادیده گرفته، بدون در افتادن در دام زمان پریشی و لحاظ کردن عواقب خواسته یا ناخواسته یک پدیده در داوری نهایی درباره ماهیت آن، به تحلیل ریشه‌ها و آرمان‌های انقلاب بپردازیم؛ اما باید از یاد نبرد که انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران از چنان پیچیدگی‌هایی برخوردار بود که نامدارترین جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و ثنورسین‌های انقلاب از تجزیه و تحلیل آن اظهار عجز و ناتوانی می‌کردند. مقایسه تحلیل‌هایی که چه در دوره اوج‌گیری انقلاب و چه پس از پیروزی آن در فضا‌های آکادمیک و ژورنالیستی انتشار یافت حاکی از آن بود که این پدیده در قالب هیچ کدام از مدل‌های مفهومی کلاسیک در تحلیل انقلاب هانمی‌گنجد.

به نظر می‌رسد یکی از دشواره‌های تحلیل و تعلیل انقلاب اسلامی ایران، ریشه در تناقض‌های درونی آن دارد؛ چه به لحاظ کنشگران و چه از نظر بنیان‌های فکری. برای ترسیم تصویری روشن از این مدعا به نکته‌ای که روزنامه‌نگار فرانسوی، خانم کلر بری‌یر، در

مصاحبه معروفش با میشل فوکو اشاره کرده بود ارجاع می‌دهم. مصاحبه‌ای که به همراه «پی‌بی‌بی‌رلاش» در خصوص انقلاب ایران صورت گرفت و در سال ۱۹۷۹ در پاریس به چاپ رسید. او در مقام محاجبه با فوکو، مسئله مهمی را این گونه متذکر می‌شود که در کانون بحث ماست: «واکنشی که اغلب در مورد ایران شنیده‌ام این است که آن را منعی فهمیم. وقتی جنبشی را انقلابی می‌خوانند بر داشت مردم در غرب و از جمله خود ما، نوعی پیشرفت و ترقی است؛ یعنی دگرگونی در راستای پیشرفت و ترقی. همه این‌ها با پدیده مذهبی زیر سؤال می‌رود. در واقع موج اعتراض‌های مذهبی برای مبارزه و مخالفت با شاه به انگاره‌هایی استناد می‌کند که به سیزده سده پیش بازمی‌گردند و در عین حال خواسته‌هایی در زمینه عدالت اجتماعی و غیره را مطرح می‌کند که به نظر می‌رسد در راستای اندیشه یا کنشی ترقی‌خواهانه حرکت می‌کنند... خود ایرانی‌ها در این دوپهلویی غوطه‌ورند. میان کسی که می‌گویند: درود بر خمینی و حقیقتاً یک مذهبی بسیار مؤمن است و کسی که می‌گویند: درود بر خمینی، اما من آن قدرها مذهبی نیستم و خمینی فقط یک نماد است؛ و آن که می‌گویند: من کم‌وبیش مذهبی‌ام، خمینی را دوست دارم اما شرعتمداری را نیز به همان اندازه دوست دارم. بشرعتمداری که شخصیتی بسیار متفاوت است... سطح فکرهای متفاوتی وجود دارد و باین حال همه در یک زمان و با شور و حرارت فریاد می‌زدند درود بر خمینی و آن سطح‌های متفاوت از میان می‌رود» (ایران روح یک جهان بی‌روح، ص ۵۷).

هر چند دیدن صحنه‌هایی جذاب از هم‌دستانان زنان با حجاب و بی‌حجاب، مسلمان و مارکسیست، ملی و مذهبی و دوگانه‌هایی نظیر این در کف خیابان‌های آن روز ایران و تهران، هم برای غربیان و هم برای ایرانیان، شغف‌انگیز بود، اما زبانی این صحنه‌ها نباید یک ناظر هوشمند را فریفته و از دیدن پشت پرده این صحنه‌ها ناتوان سازد. پشت پرده چه بود؟ بی‌ثنوری بودن یک رخداده بنیان‌برافکن تاریخی که آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم لقب گرفت. وقتی پدیده‌ای بتواند چنان عناصر نامساز را به زیر چتر خود در آورد، از دو حال خارج نیست: یا مبتنی بر هیچ بنیان نظری نیست و یا بنیان نظری آن چنان کل و گشاد است که از



مارکسیست، لنینیست، تائینادگرای اسلامی را در ذیل خود گردهم می‌آورد.

شاید بگوئید هدف یا اهداف مشترک باعث اتحاد تاکتیکی بین این کنشگران ناهمساز شده بود؛ سلیمان، اما صرف داشتن هدف یا اهداف مشترک نیز در این مورد، امری است پارادوکسیکال و چاره‌ای نمی‌ماند جز این که بگوئیم طاهر این جنبش و انقلاب مردمی که متوجر به سقوط یک پادشاهی متکی به ۲۵۰۰ سال پیشینه شده است، پی و بنیان مشخصی نداشته است. به‌ویژه این که اگر گوش‌هایمان را تیز کنیم و صدا‌هایی را که در ایران نیمه دوم سال ۵۶ تا نیمه دوم سال ۵۷ بلند است، به دقت گوش فرادهم، به زرفای شفاف مورد اشاره بیشتر پی می‌بریم. صدا‌ها از این قرار است: رهبری خمینی، اساس وحدت ماست/ برادری/ برابری حکومت کارگری/ برادری/ برابری، حکومت عدل‌علی/ نظام شاهنشاهی عامل هر فساد است، جمهوری اسلامی، مظهر عدل و داد است/ اینست شعار ملی: خدا، قرآن، خمینی/ تنهاره‌هایی، راه مجاهدین است/ استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی/ سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن/ درود بر خمینی، رهبر انقلاب، مدافع استقلال، آزادی و حقوق زحمتکشان/ درود بر چریک‌های مسلمان و فدایی امام خمینی/ درود بر خمینی، رهبر مستضعفین/ کارگر، دهقان، مستضعف، رنجبر، خمینی است رهبر.

جالب اینجاست که در آن روزهای پرشور انقلاب که گروه‌ها و دستجات مختلف، با فراخوان‌های متفاوت در خیابان‌ها به خیزش می‌کردند، حتی از تکرار شعارهای یکدیگر با خاستگاه‌های فکری مختلف ابایی نداشتند و به نظر می‌رسید که اصلاً نطفی به این تفاوت‌ها نیز نداشتند. این‌ها همه نشانگر آن است که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ در حالی به پیروزی رسید که هیچ کس، حتی رهبران آن برای شکل‌گیری، اوج‌گیری، پیروزی و به‌طریق اولی برای ثبات و استقرار آن مناسب‌سازی نکرده بودند؛ حتی سیاسی- انقلابی‌ترین احزاب و گروه‌ها و چهره‌ها نیز تصور روشنی از آنچه در حال وقوع بود نداشتند؛ مگر معدود افراد روشن‌بینی همچون موسی صدر و محمود طالقانی که از پیروزی زودرس انقلاب بیمناک بودند. شاید مهم‌ترین دلیل یا علت این نگرانی، و قوف بر بی‌ثنوری بودن انقلاب بوده باشد.

سیلاب غم در بهار پر آشوب



شعارهای انسان دوستی شان جز لقلقه زبان و کبسه‌هایی نیست که برای استعمار و دوشیدن شیره این مردمان دوخته‌اند؟ اکنون این آق‌قلاست که بداد پل دختر می‌شاید و این شیراز است که بداد اهواز می‌شاید، این اهواز است که بداد سایر سیل‌زدگان این مرز و بوم می‌رسد. عرق به وطن را می‌بایست در ارتشی و سپاهی‌ای دانست که سیل را بهانه‌ای برای حذف رقبا سیاسی خود نینداشته و بی‌هیچ توجعی شبانه‌روز به التیام درهای این مرز و بوم می‌پردازند. اگر اسلحه پیشرفت‌نارند اما غیرت و دلدادگی شان ما را کافی است. بقول گذشتگان با حکمت‌مان زمستان رفتنی است اما روسیاهی برای زغال می‌ماند و بس.

سخت‌کوش دارد که چون حصن حصینی از گهر انسانیت و کرامت انسانی در این برهوت بی‌ایمانی و وطن‌فروشی محافظت می‌کنند شاید این مردمان ترامپ و ادعاهایش را نشناسند و ندانند اما به قطع و یقین با اتحاد و همدلی آن‌چنان درسی به متجاوزان به کاشانه‌شان خواهند داد که یاس را در اردوی خائنین به وطن خواهند نشاند و روزگاری نه‌چندان دور از التماس و عجز و انابه‌شان به درگاه دشمنان پشیمان خواهند کرد. دشمنانی که از مردانگی و انسانیت تنها چیزی که می‌جویند سلطه بر هست و نیست این مردم بوده و در غم تنهایی این مردمان چشم به تحریم‌هایشان دوخته بودند. چه سرانجامی برای این دوزخیان می‌توان تصور شد که از القاب انسانیت بی‌بهره بوده و

و «ما» را تنها نگذاشت و نیز مردمانی که گرانی برایشان بهانه‌ای نیست تا بهای کالای خویش را دولاسه‌لا به خلق الله بفروشند. مردمانی که از هر آنچه برای کاسبی در ایام عید تدارک دیده بودند به رایگان در اختیار مسافران سرگردان و گرفتار سیلاب مهیب دروازه قرآن در طبق اخلاص نهادند و از هیچ کمکی مضایقه نکردند همان مردمان شیراز را می‌گویم که زین پس فراموش خواهند شد و دیگران بجایشان به خاطر انتشار اخبار مردانگی شان مرتزق خواهند شد. ایران زنده است نه به خاطر فرایندی و یا شافشان‌شان و نیز زنده است نه به خاطر منادیان ایمانش، ایران زنده است به خاطر مردمان بی‌ادعایش و زنده خواهد ماند و هیچ‌گزندی از فلک نخواهد دید چون مردمانی

در این وانفسای دلهره و تقلا چه آرام‌راه ترقی و تعاون را بی‌هیچ ادعایی نشانمان دادند که اگر بخواهی و اگر دست اتحاد و همدلی و باور به همدیگر باشد، هر ناشدنی شدنی است و هر محالی محقق به وجود و از همه مهم‌تر این که نباید به امید دیگران و بالانشینان دل‌خوش کرد زمانی که می‌توان بدستان خود تکیه کرد اکنون آن‌قدر اخبار سیل را شنیده‌ایم که آرام‌آرام می‌رود غم هنوز بر ایمان عادی شود و عده‌ای هم در این بازار مکاره برای خود شهرتی و آوازه‌ای و نانی پرچرب و شیرین برای چند نسل بعد از خود تدارک دیده‌اند. امید ما به این بی‌مایگان نیست به کودکی است که بادستان کوچک خود گونی سیل شکن را پر می‌کند کودکی که یاد گرفته است باید به هم پیوست

نوع دوستی و تعاون و همدلی آفرینند. این‌ها به کنار یافتیم آنچه را ما در این جریان دو هفته‌ای ملتسمانه از تدبیرگران این ملک می‌خواستیم. ناگهان دیدیم در غوغای فغان و شیون این سیل‌زدگان و ستایی هست بنام حاجی آباد که «ما» را به شکلی زیبا ترسیم کرده است و ابهت انسان بر قهر طبیعت را به رخ می‌کشد از این روستا باز هم خواهیم نوشت و کنکاشی خواهیم نمود که چگونه این «اراده» بر قهر طبیعت فائق آمد و الگویی شد برای استقامت ده‌رفیع که چون راست‌قامتانی استوار دست در دست هم کاشانه خویش را از گردن روزگار محافظت نمودند. مردمانی که شاید این شهر نشینان متکبر هیچ‌شان می‌پنداشتند و از رموز و راز توسعه و ترقی بی‌بهره و معلوم گردید

اراده ملت - درویش، فعال محیط‌زیست در سخنرانی خود در کنگره مهر ماه ۹۷ حزب اراده ملت ایران که بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد، پیش‌بینی‌های عجیب و غریبی در مورد بحران‌ها و بلایای طبیعی از جمله سیلاب‌های مخرب داشت. فروردین ماه ۹۸ عجب ماهی بود. خیلی سنگین و غمبار هر روز اخباری می‌رسید از مردمانی که خود را برای بهار آماده می‌کردند اما خبر نداشتند روزگار چه خواب دهشتناکی برایشان رقم زده است. برف و باران و کولاک و در نهایت سیلاب‌های عظیم و محیرالعقول سیلاب‌هایی که همه ادعاهای مردان تدبیر و امید را با خود برداشت. معلوم شد در ایران آنچه نیست تدبیر و امید است. مردمان این سرزمین اما بار دیگر حماسه‌ای از

خروش جهانی فعالان دانش آموزی محیط‌زیست

شما به مادر و غ گفتید

از شهروندان نیز بر این فرآیند نظارت کند. آن‌ها می‌گویند که تا رسیدن به درخواست‌های خود دست از تظاهرات نداشته و هشدار داده‌اند اگر دولت درخواست آن‌ها را اجابت نکند، دامنه تظاهرات خود را گسترش خواهند داد. «کرسیدادیک» رئیس پلیس لندن تظاهرات اخیر را یک «اخلال عذاب‌آور» خوانده و می‌گوید: در طول ۳۶ سال خدمت در اداره پلیس، سابقه نداشته که تنها در یک عملیات صدها تن بازداشت شوند. این نشان می‌دهد که ما تا چه اندازه مصمم هستیم اما این وضعیت روی توان ما تأثیر گذاشته و برای بسیاری از مردم لندن عذاب‌آور بوده است. دولت انگلیس تاکنون واکنشی به این حرکت اعتراضی نشان نداده و دورنمایی از پایان این نافرمانی مدنی وجود ندارد.

به داخل ساختمان پارلمان در نظر گرفته است. تعدادی از معترضان در آستانه برگزاری رأی‌گیری نمایندگان مجلس عوام درباره نحوه خروج از اتحادیه اروپا وارد ساختمان پارلمان شده و نظم جلسه را به هم زدند. بر اساس آخرین گزارش‌ها تاکنون یک هزار و ۶۵ تن به اتهام ایجاد بی‌نظمی در شهر، اخلال در حرکت مترو، شکستن شیشه دفتر مرکزی شرکت نفتی شل و ایجاد راه‌بندان دستگیر شده‌اند. گروه قیام علیه انقراض به عنوان برگزارکننده اصلی و رهبری این تظاهرات سه درخواست اصلی دارد: از دولت می‌خواهد که درباره تغییرات آب و هوایی حقیقت را بگوید؛ سطح آلاینده‌های ناشی از گازسمی دی‌اکسیدکربن تا سال ۲۰۲۵ میلادی به صفر برساند و یک گروه

مسئله دست به تظاهرات می‌زنند. مونیرگ در گفت‌وگو با شبکه رادیویی «بی. بی. سی ۴» گفت: وضعیت آب و هوایی به مرحله بحران رسیده و برای توقف آن نباید از هر کاری فروگذار بود. وی افزود: بحران اقلیمی دهه‌ها مورد کم‌توجهی قرار گرفته است و دولتمردان از زیر بار مسئولیت آن‌شان خالی کرده‌اند. اما ما مبارزه برای آینده‌ای بهتر و حفاظت از این سیاره را ادامه خواهیم داد این فعالان جوان محیط‌زیست، بحران آب و هوایی را به خانه‌ای توصیف کرد که در آتش می‌سوزد و در این شرایط مجالی برای مذاکره وجود ندارد. وی به دولتمردان توصیه کرد تا به هشدارهای دانشمندان توجه کنند و این بحران را جدی بگیرند. در همین حال، پلیس لندن تدابیر ویژه‌ای را برای جلوگیری از ورود تظاهرات کنندگان

بحران آب و هوایی را به نمایندگان مجلس پس از پایان تعطیلات عید پاک به محل کار خود برمی‌گرداند تحویل دهند. «گرتا تونبرگ» دانش‌آموز ۱۶ ساله سوئدی نیز که به برجسته‌ترین چهره جهانی مبارزه برای حفظ محیط‌زیست تبدیل شده و برای شرکت در تجمع اعتراضی به لندن سفر کرده، قرار است با «جرمی کوربین» رهبر حزب اصلی مخالف دولت انگلیس دیدار کند و این نامه را تحویل دهد. وی هفته گذشته هم در تظاهرات مشابهی در ایتالیا شرکت و سپس با پاپ فرانسیس رهبر کاتولیک‌های جهان ملاقات کرد. او برای اولین بار در اعتراض به تغییرات اقلیمی، در مقابل پارلمان سوئد تحصن کرد و پس از آن گفته می‌شود هر هفته نزدیک به ۷۰ هزار دانش‌آموز در سراسر جهان در اعتراض به همین

نسبت به شناسایی و معرفی این قبیل جنبش‌ها به دانش‌آموزان اقدام تا آن‌ها نیز هم‌داستان با سایر دانش‌آموزان دغدغه‌های زیست‌محیطی خود را پیگیری کنند. به نقل از خبرگزاری ایرنا در لندن - بحران‌های زیست‌محیطی هزاران نفر از فعالان محیط‌زیست که طی هفته گذشته با برگزاری تجمعات اعتراضی در چندین نقطه از پایتخت انگلیس اختلال گسترده‌ای را در نظم شهر ایجاد کرده و میلیون‌ها پوند به اقتصاد این کشور خسارت زده‌اند، در نهمین روز از آغاز این جنبش اعتراضی، در خیابان‌های لندن دست به راهپیمایی زدند. تظاهرکنندگان از مقابل میدان مشهور «ماربل مارچ» به سمت پارلمان راهپیمایی کرده و قصد دارد تا دعوت‌نامه شرکت در نشست مردمی

اراده ملت - در ماه‌های اخیر هم‌زمان با سیل ویرانگر در ایران شاهد ظهور جنبش‌هایی اعتراضی به بحران‌های زیست‌محیطی در اقصی نقاط جهان بودیم و هستیم. این جنبش‌ها پس از آن شکل گرفت که گرتا تونبرگ، فعال ۱۶ ساله سوئدی، درباره مسائل مربوط به محیط‌زیست و تغییرات آب و هوایی و نگرانی کودکان از آینده نامشخص پیش‌رو، با صدایی رسا حکومت‌ها را مورد خطاب قرار داده، فریاد زد: «حالا ما دیگر آینده‌ای هم در پیش رو نداریم چرا که آن آینده فروخته شده است تا تعداد محدودی از آدم‌ها درآمدهای نجومی به دست آورند. شما به مادر و غ گفتید.» در این میان نباید از نقش سیاست‌های مخرب ترامپ در خروج آمریکا از پیمان‌های جهانی زیست‌محیطی غافل شد. از طرفی ایجاب می‌نماید ساختار آموزش در ایران به گونه‌ای



نیم‌نگاه

اقتصاد پانزی نتیجه شورش
و آنومی اقتصادی

برنارد مدوف پیاده شده و منجر به افشای کلاهبرداری بزرگی شده که دامنه آن حتی صندوق‌های بازتسستی اروپا و انگلیس را هم در بر گرفته بود. ساختار اقتصاد در دنیای مدرن بر تفکیک مالکیت از مدیریت بناشده و مؤسسات پولی و بانکی در واقع قلب سرمایه‌داری به حساب می‌آیند و کار تفکیک مالکیت از مدیریت را انجام می‌دهند. اگر این قلب به‌جای این که سرمایه‌رایه تولید برساند در جای دیگری بکار بگیرد، ضمن این که کلاهبرداری کرده‌بدهی است در کار اقتصاد و نظم اقتصادی اختلال می‌آفریند. این مؤسسات و بانک‌ها سرمایه‌را از مالکین دریافت کرده و به‌جای آن عدد و رقم تحویل مالکین می‌دهند. اکثر کارشناسان مالی جهان بر این باورند، جورج دبلیو بوش فردی بود که از ابتدای دوران ریاست جمهوری‌اش از فلسفه کاهش محدودیت بر تجارت حمایت کرد این مسئله موجب کاهش نظارت بر نحوه فعالیت مؤسسات مالی شد. برخلاف سیاست اتفاقاً اقتصاد جایی است که نمی‌توان از کنار فعالیت‌های اقتصادی و انحصار در بازار به‌سادگی گذشت و آن‌را به‌حال خود را کرد. از سوی دیگر طرح پانزی در واقع ادامه‌دهان آنومی و شورش است که کهنیان‌های نظم اقتصادی را هدف گرفته است؛ یعنی فعالیت‌های مالی مجازی و غیر واقعی در پوشش آزادی و لیبرالیسم اقتصادی به‌عنوان پاشنه آشیل نظام‌های لیبرالیستی؛ بنابراین طبیعی است که متصور شویم ایران و کشورهایی مانند ایران بهترین موقعیت برای پیدایش و بقای آنومی هاباشند.

۴ در ادامه بنیدیکان مقاله باید گفت نظم معیشتی جامعه ما بدون آن که نظم اقتصادی را تجربه کند بنابه توصیه کارشناسان و صاحب‌نظران اقتصادی بی‌محیا وارد تجربه اقتصاد آزاد شود و آقا‌آدهایی که قرار بود با استفاده از معلومات تحصیل کرده و اندوخته‌هایی که از مناسبات اقتصادی غرب آموخته بودند و آن عبارت بود از چگونگی چرخش سیستم مالی غرب و تسبب‌گریر ترند پوزیتی وارد ایران شده و بنض سیستم مالی را بر عهده گرفتند و ما بدون تجربه پیشین نیاز مالی نظم اقتصادی را محکم‌شدن پایه‌های تولید جامعه، ناگهان خود را در وسط برهوتی یافتیم که تعادل ضعیف و ناپایدار نظم معیشتی ما را هم برهم زد. از نظر یک کارشناس معمولی اقتصاد شخص بود که در سایه بهره‌های ۲۸ درصدی بانک‌ها و مؤسسات مالی نمی‌توان شاهد تولید و رشد اقتصادی بود چرا که نرخ بهره با تولید رابطه عکس داشته و هر چه نرخ بهره بالا باشد به همان میزان ما شاهد بیکاری خواهیم بود. موضوعی که فرانک رمزی نایگه ریاضی و اقتصاد حدود ۵۰ سال پیش آن را توسط معادلات ریاضی به اثبات رسانده بود؛ یعنی نرخ بهره مساوی است با بیکاری و نرخ طبیعی بیکاری در واقع دروغی است که صاحبان سرمایه برای حفظ نرخ بهره می‌گویند و اشتغال کامل و نرخ بیکاری صفر تنها زمانی حاصل می‌شود که نرخ بهره صفر باشد؛ یعنی رشد کامل اقتصادی با نرخ بهره بالای صفر ممکن نیست البته باید این را هم اضافه کنیم که با توجه به نظم مالی جامعه ما کم‌بیشتی بر نظم معیشتی و تعادل ناپایدار است نمی‌توان بی‌محبا اقدام به کاهش نرخ بهره کرد و کاهش نرخ بهره ممکن است تعادل و بهای کالا و خدمات را دچار ناپایداری کند.

بقول یک اصول‌گرای شش‌دنگ (روح ا...) حسینیان) اگر به دنبال بهبود اوضاع اقتصادی و ترقی و پیشرفت می‌بودیم نمی‌بایست انقلاب می‌کردیم و شاه‌بهتر از ما می‌توانست آن‌را عملی کند این تفکر که متأسفانه در گفتمان مدیریتی جامعه به صورتی ارزشی و انقلابی؟ ریشه دوانده و در ادامه آن در سایه تأثیر دولت‌های بعد از جنگ، از اقتصاد مدرن فقط اقتصادی پاشنه‌می چرخد، نباید امید داشت مگر آن‌که از دیشعه‌ها و تفکرات ضد انقلابی‌ای که متأسفانه به‌عنوان انقلابی‌گری و ارزش‌مداری در گفتمان مدیریتی جامعه مان جا خوش کرده را ه‌شویم. علی‌احمال به امید روزهای بهتری بایستی به تلاش‌های آگاهی‌بخش خود ادامه دهیم.

کاوه مصدق

kaveh.mosaddegh@gmail.com

۱ در مقاله شورش اقتصادی که در شماره دوم هفته‌نامه چاپ‌شده بود اشاره شد که «ما هیچ‌گاه اقتصاد نداشتیم» اکنون می‌خواهیم آن را بیشتر توضیح دهیم. اقتصاد در جامعه ما به‌اشتباه به‌معنای تحت‌اللفظی آن یعنی اداره مالی خانواده یکی گرفته‌شد و بر همین منوال تصور مان نیز از اقتصاد کشور چنین معنا شد یعنی اداره مالی جامعه یا همان دولت تقسیم درآمدهای حاصل از انواع فعالیت‌های جامعه بین بخش‌ها و هزینه‌های جاری و عمرانی و نیز سهم از درآمدهای ارزی بین اصناف و تجار و... در حالی که اقتصاد مدرن این نیست اقتصاد مدرن تقسیم ندارد بلکه آورده‌های هر بخش و هر صنف و اضافه کردن به درآمدهای جامعه است. در واقع ما معیشت را با اقتصاد اشتباه گرفته‌ایم. برای روشن شدن مثالی می‌زنیم فرض کنید سفرهای پهن است و نانی در وسط آن قرار دارد. در اقتصاد مدرن هر کس نانی هر کس کوشه‌ای از نان را می‌کند و یا خود می‌برد. در جامعه ما حتی بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و بزرگ‌ترین تجار هم در اندیشه کنند سهم خود از این نان هستند بی آنکه کسی در فکر آوردن نان و اضافه کردن نانی برای آن باشد. دعوای اقتصادی ما بر سرق‌السهم است نه ایجاد فرصت برای نان‌آوری! نظم مالی جامعه ما نظم معیشتی است نه نظم اقتصادی. بنابراین جامعه ما فاقد نظم اقتصادی است؛ و ما همواره در معرض شورش اقتصادی – به‌عنوان آلت ناتوان نظم – هستیم. منظور از نظم نیز یعنی شبکه‌کار تباطی، شبکه‌فرصت‌ها، شبکه‌تعاملی و سایر ساخت‌های جامعه بر اساس وجهت‌گیری و تأمین نظم معیشتی است و مستعد نظم اقتصادی نیست بنابراین مانند باثاقی عمل می‌کند که همه سرمایه‌ها (اعم از سرمایه‌انسانی و ابزاری و مالی مانند استقراض خارجی و ...) و برنام‌ها و طرح‌ها و قوانین و مقرراتی که معمولاً پیش‌بینی می‌شود جز و شرط لازم و کافی برای توسعه لازم است را بعلیه و ناکارآمد و یا استفاده می‌کند.

۲ موضوع بند ۱ یا به عبارتی شورش و آنومی فقط در خصوص نظم اقتصادی خلاصه نمی‌شود و در سایر نظم‌های چهارگانه هم آن آنومی و شورش را مشاهده می‌کنیم. یکی از علل آن آنومی انبوه قوانین و مقرراتی است که بدون هیچ‌کاربرد بی‌بروی‌ها معیشتی‌مانند؛ و حتی در قانون اساسی هم ما شاهد این آنومی هستیم. یک نوع شورش ذاتی و پنهان علیه خود قانون اساسی. این آنومی از آنجا نشأت می‌گیرد که بافت و ساخت اجتماعی با هر گونه توسعه نامساواری دارد بنابراین امتیاز منته‌تغیر در ساخت و یافت اجتماعی هستیم اما این ساخت ریشه در باورها و اعتقادات و نیز گفتمان عمومی و غالب جامعه‌ها و نیز در اسطرورهای معنایی و روایی جامعه دارد که به عبارتی هویت و «ما»ی جامعه‌مان را در افهان و افکار مان تولید و بازتولیدی کند. از سوی دیگر در این بلبشویی توسعه‌نیافتگی از یکسو و تاو ام نظم سنتی از سوی دیگر موجب گردیده حد و حدود نظم‌های چهارگانه جامعه که شود و در هم داخل داشته باشند یعنی نظم اقتصادی در کار سایر نظم‌ها و سایر نظم‌ها در کار نظم اقتصادی اختلال ایجاد می‌کنند و خلاصه مرزهای نظم اقتصادی و نظم اجتماعی و نظم فرهنگی و سیاسی کمرنگ‌شده و در نهایت همه به نفع نظم سیاسی که فراتر گردیده کنار رفته و کارکرد خود را از دست بدهند؛ یعنی هم نیازمند تعریف جدیدی از ما به‌عنوان «ما»ی ملی هستیم و هم نیازمند جنبش‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی برای خروج جامعه از فاز سیاسی و رسیدن به تعادل بویا و پایدار در جامعه و تعریف مرزهای نظم‌های چهارگانه.

در مقاله بحران مالی غرب (سال ۲۰۰۸) یکی از علل اصلی بروز بحران مالی غرب که هنوز هم غرب از تبعات نتوانسته خود را خلاص بکند، ترند پانزی است که توسط

نقد و بررسی راه‌های توسعه در ایران
از دیدگاه برخی نظریه‌پردازان داخلی

۲

اقتصاد و توسعه فرهنگی و اجتماعی در جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بسط یافت؛ و تعاریف این رشته بازنگری شدند. به‌ر حال تحولات جهانی و پدیده جهانی شدن جامعه اطلاعاتی و... ابعاد دیگری به علم توسعه بخشیده است این سلسله مقالات به معنای موضع نشریه تلقی نمی‌شود و فقط به منظور آشنایی با این موضوعات ارائه می‌شود:

چه در بلوک غرب در واقع کشورهای جهان سوم جایگاهی بهتر از پیرامون نیافتند؛ و بدین سان صنعتی شدن آرزوی دست‌یافتنی به نظر می‌رسید. همچنین مباحث توسعه‌نیافتگی ناظر بر دبه‌این که توسعه امری صرفاً اقتصادی نیست و شامل توسعه اجتماعی و توسعه فرهنگی و سیاسی به‌طور هم‌زمان است. بحث دلایل و چرایی این هم‌زمانی فرصت دیگری می‌طلبید. علی‌احمال مباحث توسعه در طول زمان خود توسعه یافته و به‌عنوان علم اقتصاد توسعه در

الگوهای برای توسعه از سوی نظریه‌پردازان کشورهای سرمایه‌داری داده می‌شد و در مقابل این‌ها نظریه‌پردازانی هم از سوی بلوک شرق سوسیالیستی به‌عنوان الگوی توسعه سوسیالیستی ارائه می‌شد. به دنبال شکست این نظریه‌ها در کشورهای جهان سوم مباحث توسعه‌نیافتگی و نظریه توسعه‌نیافتگی مطرح شد. در این مباحث عمده بحث این بود که الگوهای ارائه‌شده در واقع نقشه راهی بود برای تشکیل کشورهای متروپل و پیرامون، چه در بلوک شرق و

جواد مسعودی
پژوهشگر و روزنامه‌نگار

masoudi.j347@gmail.com

سرویس اقتصادی - بحث توسعه اقتصادی یا همان اقتصاد توسعه در مفهوم آکادمیک در واقع برمی‌گردد به دوران بعد از جنگ جهانی دوم کشورهای تازه استقلال‌یافته‌ای که به دنبال صنعتی شدن و جبران عقب‌ماندگی از قافله جهانی بودند.

● دولت و توسعه اقتصادی در ایران
دکتر غلامعباس مصلی نژاد (قوس ۱۳۸۴)

نویسنده در این کتاب به دنبال راهکارهای نیل به توسعه از جمله توسعه اقتصادی در ایران در دهه ۷۸-۷۹ شمسی و همچنین موانع رسیدن به چنین توسعه‌ای است. مصلی نژاد با ارائه نظریات اندیشمندان مختلف خارجی و داخلی در خصوص توسعه ابتدایه این نتیجه می‌رسد که توسعه اقتصادی در یک کشور تنها در صورت ثبات و آرامش سیاسی (دموکراسی) و در کل از سوی دولت است که رخ خواهد داد.

مصلی نژاد برای استناد به اقدامات اصلاحی عباس میرزا و امیرکبیر، این دو تن را از جمله رهبران اولیه نهضت نوسازی در ایران برمی‌شمارد. از منظر وی رضانها بعد از نهضت مشروطه اولین کسی بود که به نوسازی اقتصادی همت گماشت و پس از آن محمد رضا شاه این روند نوسازی را در قالب برنام‌های دولتی طی پنج برنام‌ه عمرانی خصوصاً از سال ۱۳۳۲ به بعد به اجرا گذاشت. نویسنده در ادامه معتقد است که در دوران پس از انقلاب نیز روند نوسازی به

دلیل وقوع جنگ هشت‌ساله عملاً با کندی مواجه شد.

مصلی نژاد با بیان اینکه دولت سازندگی علیرغم اجرای سیاست نوسازی و بازسازی که در دستور کار خود قرار داده بود، اما به دلیل عدم توجه به آزادی‌های بیان، عقیده، ایجاد تشکل احزاب، مطبوعات و همچنین ایجاد تورم و توزیع ناعادلانه ثروت و در نهایت گسترش فقر که باعث افزایش شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی و رشد مهاجرت از روستاها به شهرها شد، عملاً سیاست‌هایش با شکست مواجه‌شد و دلیل اصلی آن هم عدم توجه به توسعه سیاسی و دموکراسی بود.

نویسنده در ادامه با طرح این سؤال اصلی که علیرغم این که دولت نقش سیاست‌گذار، مجری و نظارت سیاست توسعه اقتصادی را بر عهده داشت، چرا در پیش‌برد برنام‌های اقتصادی با شکست مواجه شد؟ معتقد است: دولت در این دوره دارای ساختار متمرکز و ایدئولوژیک با ماهیتی سنتی بود و در عین حال ملل به توسعه اقتصادی و مقوله‌ای مدرن محسوب می‌شد و این تناقض بنیادین علت شکست برنام‌های توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان گفت

سر نوشت بازارهای نظامی

پاسخی به چالش مطرح‌شده در ارتباط با تعیین تکلیف سهامداران خصوصی بانک‌های نظامی، بعد از ادغام در بانک سپه

باز خرید شده از محل سرمایه‌گذاری نیروهای کار، به‌صورت مستقیم یا حتی غیر مستقیم، به صندوق نهادهای نظامی بازگشت نمی‌کند بلکه به خاطر همان خصلت‌های مشابه در ساز و کارهای مالی (به گونه‌ای که ذکر آن رفت)، نقدینه بازگشته از این طریق، همچون نقدینه لازم برای توسعه سرمایه‌گذاری، در صندوق همان همان مؤسسات باقی می‌ماند. به این معنی، بخش قابل توجهی از ارزش، به‌طور کامل از مدیریت ارگان‌های نظامی خارج و در دید مؤسسات قرامی گیرد. همچنین مادم که دستمزدهای نیروهای مزدبگیر در ارگان‌های نظامی، به‌طور منظم و بریز گردد، حجم این ارزش انباشت شده نیز، به همان نسبت تضمین شده، در یک تابع نمایی (تضاعفی) رشد خواهد کرد. در حال‌با چنین پیش‌فرضی، دیگر نمی‌توان سیر گسترش فعالیت‌های مالی در نهادهای نظامی همچون سپاه پاسداران را، محکوم کرد و فرماندهان نظامی را به تمایل زائدالوصف به فعالیت‌های اقتصادی متهم کرد. چرا که نهادهای نظامی برای حفظ نظارت بر بنگاه‌های تحت قیمومیت خود، چاره‌ای جز دخالت مستقیم در سر نوشت این بنگاه‌ها ندارند. همچنین که بر پایه اولویت‌های حفظ این بنگاه‌ها، تلاش‌های اقتصادی آن فرماندهان که اینک به جایگاه مدیران بازار آزاد تغییر وضعیت داده‌اند، کاملاً منطقی می‌نماید.

● اما چه باید کرد؟

بازی مردم به آغاز سخن آنجا که بحث تکلیف سهامداران بانک‌های نظامی در میان بود. تصور می‌کنم که لازم است این پرسش را کمی به عقب برانیم و شاید بازخوانی بنیادین تری از آن‌ااره دهیم: «تکلیف بنگاه‌های مالی حاصل از دگر دیسی شرایط حاکم بر نهادهای نظامی، و حجم سرمایه‌های انباشته‌شده در آن‌ها چیست؟» (سعی خواهم کرد تا پاسخی کوتاه و روشن برای این پرسش ارائه دهیم). به‌عنوان البته پاسخ روشن است. امروز دیگر همه ما شاهد افول توجهات لیبرالی بازار سرمایه در سطح جهانی هستیم. شاهدیم که این شکل از تئوری‌های توسعه منجر به بحران‌های غیر قابل انکار در اقتصاد جهانی بوده و امنیت اقتصادی را در توسعه یافته‌ترین حکومت‌های مبتنی بر اقتصاد نئولیبرالی و به‌ویژه آمریکا با خطر سقوط مواجه ساخته است. همچنین برپایه تجربه داخلی کشور خود مان آفت‌های برآمده از رانت‌های قدرت به بازار شکل گرفته در نهادهای نظامی را می‌دانیم و ضریات ناشی از این روند بر بدنه اقتصاد کشور را به چشم دیده‌ایم. از طرفی به‌طریق اولی

نهادهای نظامی نیز هیچ تفاوتی با سایر بنگاه‌های مالی با مسئولیت محدود (موسوم به شرکت‌های سهامی خاص) از این نظر نداشته و شرایط مرتب بر روند مدیریت و توسعه این مؤسسات نیز از همان ساز و کارهای نئولیبرالی تبعیت می‌کنند که بر کلیت نظام اقتصادی بازار آزاد حاکم است.

شرکت‌های نظامی مانند تمامی شرکت‌های سهامی، بر مشارکت سهام‌داران استوارند. حفظ و گسترش این مشارکت، به‌طور مستقیم به میزان سودی که در کوتاه‌مدت، از محل فعالیت آن‌ها در بازار، نصیب سرمایه‌گذاران (سهام‌داران) می‌شود، وابسته است. بحران‌های یکسان نتیجه چنین عامل مهمی است. پرداخت سود بیشتر به صاحبان سهام (مالکان اصلی اما غیر مسئول) مستلزم به حداکثر رساندن درآمد از دو به حداقل کشاندن هزینه‌هاست. بقی‌ها هم سرمسئله‌ای با میزان امکانات آن‌موسسه برای توسعه سرمایه‌گذاری (از محل ارزش باقیمانده پس از کسر هزینه‌ها، و سودهای اعطاشده) و از طرفی امکان‌باز خرید سهام (برای کنترل مثبت قیمت) نسبت مستقیم دارد.

در مواجه با چنین مختصات ای بحران، نهادهای نظامی به‌عنوان مؤسسات و مدیران این مؤسسات، مانند سایر اسلاف خود، ناگزیر بخشی از فشارها را به‌خودش نیروهای کاری‌گذارند. از این سبب است اگر شاهد کاهش سطح دستمزدها و حذف برخی مزایای عرفی شادشغلی نیروهای مسلح کشور هستیم. اما اگر چنین باشد، چگونه می‌توان با بحران تأمین نیروی انسانی در بخش نظامی، در سایه کاهش مزایای شغلی نسبت به مشاغل امن تر کنار آمد. روش کاهش آسیب‌ها در این بخش، طراحی یک فرایند دوسر سود است. به این شکل که در وضعیت جدید، بسیاری از مزایای بی‌منت سابق، منوط به سرمایه‌گذاری نیروهای مزدبگیر، در بنگاه‌هایی شده که در سال‌های اخیر بنیان نهاده شده‌است. با این شگردها به واسطه ناگزیری مزدبگیران از خرید سهام، اولاً بخش قابل توجهی از هزینه‌های ناشی از دستمزدها توسط همین شرکت‌ها و مؤسسات برای کارفرمای نظامی باز خرید می‌شود (که این مهم‌ترین دستاورد سرمایه‌گذاری است)، و از دیگر سوی مزدبگیران به‌تصور اینکه به‌جز حقوق مصوب سرمایه‌ای شخصی نیز برای تضمین معیشت آن‌ها دست و پاگشته، با همان میزان تمایل سابق برای استخدام در ارگان‌های نظامی، رقیب خواهند کرد. نقطه عطف فهم ما از بایسته‌های این نظم روبه گسترش آنجا شکل می‌گیرد که بدانیم، سرمایه



علی سپندارمذ

Sepandarmaz.ali@gmail.com

در ارتباط با خبر ادغام بانک‌های نظامی در بانک سپه تکلیف سهامداران ظاهر خصوصی این بانک‌ها در نوبت خود کم‌اهمیت نخواهد بود ولی شاید بحث مهم‌تری که بتواند رهنمونی هم به تعیین تکلیف این سهامداران باشد اساس تحولات درون نظام اقتصادی ایران است. تحولاتی که نهادهای حاکمیتی را به سمت تبدیل شدن به بنگاه‌های درآمدی سوق داده. به باور من، این رویداد، خود، حاصل حرکت شتاب‌دار حاکمیت از یک اقتصاد انقلابی و تا حدود زیادی دولتی، به سمت سرمایه‌داری مالی است. در این وضعیت نهادهای نظامی که امکانی برای واگذاری و پیوستن به بازار اصطلاحاً آزاد در ظرفیت‌هایشان وجود ندارد، چاره‌ای جز ورود به این مسابقه، به‌مثابه بنگاه‌های سرمایه‌ای ندارند.

کم‌کردن هزینه‌ها از طریق تعدیل (کوچک‌سازی) و کاهش مشاغل، در این سامانه‌ها یی رورکراتیک امکان‌پذیر نیست، واگذاری سرمایه نظامی به بخش خصوصی با مخاطرات امنیتی مواجه است، و البته نیازهای فزاینده نهادهای نظامی به روز آمد شدن تکنولوژیکی، متناسب با توسعه فناوری‌های تسلیحاتی در سطح بین‌الملل، به همین ترتیب، غیر قابل چشم‌پوشی می‌نماید.

پس در چشم‌انداز ارزش‌گذاری‌های کالایی در نظام اقتصادی‌ای که عزم در نورددیدن قله‌های آزادسازی بازار دارد، نظامیان چاره‌ای جز پیوستن به بسترهای این چنین چشم‌اندازی، برای تضمین کارآمدی و بقای خود نداشتند.

این همان نقطه آغاز شکل‌گیری شرکت‌ها و مؤسسات مالی اقماری، پیرامون نیروهای مسلح جمهوری اسلامی است. بنگاه‌هایی که به انگیزه بستر سازی برای ورود به حوزه‌های مختلف نظام بازار، و به‌منظور توسعه امکانات در دسترس نظامیان در این فاز، با تنوع بسیار، تحت عنوان بی مختلف ثبت و بهره‌برداری شدند. این عناوین متنوع، چنانکه به تبیین آن خواهیم پرداخت، نه مجموعه‌ای از سرمایه‌گذاری‌های مجزاً هم بلکه نتیجه مجموعه‌ای از عناوین هستند که به‌صورت‌های مختلف فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌گذاری و احداطلاق گردیده‌است. در واقع بایسته‌های فعالیت مالی شکل گرفته در



نیم نگاه

آقای وزیر خط قرمز معلمان کجاست؟!

معلمین خاطی مجرم عمومی تلقی شده و
بخشودنخواهند.



رضا قاسم پور
سناتور کمیته فرهنگی
حزب اراده ملت ایران
b.zanganli@gmail.com

• تنبیه نرم

«اگرچه امروزه با تغییر سبک آموزشی مدارس و نیز توجه بیشتر اولیا به فرزندانشان موضوع تنبیه بدنی مانند سابق در مدارس رواج ندارد اما تنبیه های روحی و ارائه مشق شب به عنوان تنبیه نرم همچنان در برخی از مدارس رایج است. البته همه بر این نکته اتفاق نظر دارند که دانش آموز متخلف باید متوجه تخلف خود شده و در رفتارش تجدیدنظر کند و بر این اساس است که تربیت مختلفی در آیین نامه اجرایی مدارس پیش بینی شده است.» بر اساس ماده ۱۷۴ این آیین نامه، «قصور و سهل انگاری دانش آموزان نسبت به انجام وظایف خود تخلف محسوب می شود. مدیر، شورای مدرسه، معاونان و مربیان موظف اند قبل از اعمال هر گونه تنبیه از وضع و موقعیت محصل آگاهی یابند و در جستجوی انگیزه و علت تخلف بر آیند و نسبت به رفع آن اقدام کنند.» همچنین تنبیه باید به گونه ای باشد که دارای اثر اصلاحی بوده و توجه دانش آموز را به اشتباه خود جلب و زمینه مناسب برای ایجاد رفتار مطلوب در وی فراهم کند. تنبیه باید متکی به یافته های علمی و استفاده از الگوهای مناسب تغییر رفتار باشد تا موجب تخریب دانش آموز و اصرار وی بر تکرار اشتباه نشود.»

• پیامدهای تنبیه بدنی

امروزه تنبیه بدنی کلامی رایج نباشد و مرسوم بوده و علاوه بر آن اثرات سوئی همچون افسردگی، بیماری های عصبی، ترس، ریاکاری و حیل گیری را در دانش آموزان پرورش داده و اعتماد به نفس را از آن ها می رباید. آقای وزیر آلتز باتیو مناسب و البته اثر بخش برای تنبیه بدنی چیست؟ جناب دکتر بطحایی عزیز؛ ضمن تأیید ممنوعیت تنبیه بدنی در مدارس، خواهشمندم جایگزینی متناسب، کارآمد و البته عملیاتی برای تنبیه بدنی معرفی کنید. البته بگذریم از مفاهیمی چون گرفتن مزایا، پاداش، تقویت مثبت و منفی، تعریف و تمجید و... که برای دانش آموزان خاص در مدارس خاص بعضاً مفید فایده می باشند. در این خصوص خط قرمز معلمان در مواجهه با دانش آموزان خاطی، خاص، هنجار شکن و معلم زن که هیچ خدایی رابنده نیستند، دقیقاً چیست و کجاست؟

• تاریخچه تنبیه

(تا نباشد چوب تری...)
قطعاً جوانان قدیمی از فلک، چوب، کابل، سیلی، توهین و اخم و تخم معلمان و کادر اجرایی مدارس بی نصیب و بی بهره نبوده اند. با چشم پوشی از برخی مضرات چندوجهی تنبیه بدنی و لفظی، شخصاً فواید قابل توجهی در برهه زمانی خاص دهه شصت برای تنبیه قائلم. این مدل تنبیهات تا اواخر دهه هفتاد از مکتب خانه ها تا مدارس مدرن دولتی ساری و جاری بودند. در سال ۱۳۷۹ تنبیه بدنی طی آیین نامه اجرایی مدارس به طور کلی و به هر شکلی ممنوع اعلام شد. ماده ۱۷۷ این آیین نامه مقرر می دارد: «اعمال هر گونه تنبیه دیگر از قبیل اهانت، تنبیه بدنی و تعیین تکالیف درسی جهت تنبیه ممنوع و در اعمال تنبیهات نبایدین دانش آموزان تبعیض و استثنایی قائل شد.» از سوی دیگر، قانون گذار در متن این ماده بیان کرده است که تعیین تکالیف درسی جهت تنبیه هم ممنوع است.

• کنوانسیون حقوق کودک

«گفتنی است، در سطح بین الملل هم قوانین بسیاری برای جلوگیری از تنبیه بچه ها در نظر گرفته شده است. کنوانسیون حقوق کودک مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ از جمله این قوانین است که در فصل های گوناگون به حمایت از کودکان پرداخته است. همچنین است، قانون حمایت از کودکان مصوب ۱۳۸۱ در مجلس شورای اسلامی که در ماده ۵ خود مقرر می دارد: «کودک آزاری از جرائم عمومی بوده و احتیاج به شکایت شاکی خصوصی ندارد.» و این به آن معناست که اگر ما تنبیه دانش آموزان در مدارس را مصداق کودک آزاری بدانیم،



• الگوی زن مطلوب

از دید ما ویژگی خود آگاهی، توانمندی، خودباوری، مشارکت جویی و رضایتمندی می تواند الگوی بهینه ای از زن را ترسیم کند. فارغ از هراغراق و یا تناسمی. خود آگاهی اشاره دارد به زنی که خودش را می شناسد. نیازهای زیستی و روانی و اجتماعی و فرهنگی اش را می شناسد. بر قوت ها و ضعف های خود، آگاهی دارد. احساسات، عواطف، انتظارات، علائق، امیال و اهدافش خویش را درک کرده است. توانمندی اشاره دارد به زنی که استعداد های درونی اش را در مسیر زیستی مسالمت آمیز و با کیفیت در محیط اجتماعی پرورش داده است و با توجه به نیاز های چهارگانه اش، گام بر می دارد. قدرت حل مسئله، تصمیم گیری بهینه را در بر خور دبا چالش های زندگی دارد و یک کنشگر است تا یک فرد واکنشی. خودباوری، اشاره دارد به زنی که با باور به توانایی هایش، خودش انتخاب و خودش عمل می کند. مشارکت جویی، اشاره دارد به زنی که در هر نقش و جایگاهی به مسائل پیرامونش حساس است، محیط را شناسایی

می کند و تلاش دارد برای افزایش کیفیت آن نقش آفرینی کند. در نقش شهروند، همسایه، فرزند، همسر، مادر، کارگر، مدیر و هر نقش دیگری. از چالش، هراسی ندارد و برای رفع مشکلات و موانع محیط و نزدیک کردن به نقطه بهینه تلاش می کند. از مرحله شناخت، تصمیم گیری، مدیریت، اجرا تا ارزیابی و نگهداشت وضع بهینه. در نهایت رضایتمندی یعنی از آنچه هست، احساس رضایت و خشنودی دارد. در هر جایگاه و با هر ویژگی از خودش در گذر زمان، از روند زندگی اش و از تجاریش، به دور از نتیجه محوری، احساس رضایتمندی می کند و به خودش رز نشی مبتلا نیست

• آسیب شناسی حوزه زنان در گام نخست

ضمن اینکه به آمار رشد و توسعه زنان در عرصه های مختلف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اقرار می کنیم و این تحول سازنده جهانی را قدر می شناسیم، اما



شورای مرکزی شاخه جوانان حزب اراده ملت انتخاب شد

«قائدی» رئیس شاخه جوانان شد

به گزارش حامینوز سومین مجمع عمومی شاخه جوانان حزب اراده ملت ایران در مورخ پنجم و ششم اردیبهشت با حضور نمایندگان از اعضای جوان حزب از سراسر کشور در سالن اجتماعات پارک علم و فن آوری شهر یزد برگزار گردید. در روز اول اردو پس از استقرار و استراحت کوتاه جلسه با حضور حکیمی پور دبیر کل حزب، برقراری نماینده شورای مرکزی و مسئول برگزاری اردو و غالبی دبیر استان یزد با تالار تری آیتی از کلام... مجید شروع شد. سپس غالبی در سخنانی ضمن خوش آمد گویی به حاضرین به بیان فعالیت های یک سال اخیر حامادار استان یزد پرداخت. سپس برقراری ضمن خوش آمد گویی و تشکر از حضور گرم و صمیمانه جوانان در مورد روند برگزاری مجمع سخنانی ایراد نمود. گلمرادی رئیس شاخه جوانان نیز گزارشی از فعالیت یک ساله ارائه داد. بعد از آن حکیمی پور ضمن تشکر از حضور فرزندان جوان خود طی سخنانی مرسوم طی از سابقه فعالیت حزب نسبت به فعال شدن شاخه جوانان در همه امورات حزبی و به ویژه فعال شدن در سال انتخاب مطالبی را بیان داشتند. در آخر شعبه استانی یزد جلسه ای با حضور دبیر کل و تعدادی از اعضای شورای مشورتی استان یزد برگزار نمودند. در روز دوم اردو برقراری با اعلام بهینه بندی و نحوه رأی دادن و انتخاب اعضای اصلی و علی البدل توضیحات کاملی ارائه دادند. در ادامه محمد معین دورایان دبیر شاخه جوانان یزد ضمن خوش آمد گویی به جوانان حاماز

اعضای اصلی:

فرهود گلمرادی / حمیدرضا قائدی / آرش بمانی نژاد / علی کلاسنکیانی / محمدمهدی تقی لو
اعضای علی البدل:
علی نیکخواه / علی عالیقدر / اشکان اسداللهی / محمدمهدی / عرفان یداللهی همچنین در جلسه تدوین برنامه سالانه شاخه: حمیدرضا قائدی به عنوان رئیس و فرهود گلمرادی به عنوان نایب رئیس شاخه برگزیده شدند.

جمشید مشایخی هم رفت!



هنر هم امروز همانند بسیاری از بخش های فرهنگی جامعه از درد مردم خویش نمی تواند بی تفاوت بگذرد و او همیشه همراه مردمش بود و ذخایر ارزشمند و جودی خویش را بی هیچ خساستی نثار آنان کرد

روحش قرین رحمت الهی و راهش همچون مشعل فروزان فراری روند گانش باد.

جمشید مشایخی هم در بهار غمبار امسال پژمرده شد و به گلستان هنر این سرزمین پیوست. سرانجام بعد از عمری تلاش برای اعتلای فرهنگ و هنر این سرزمین رفت اما آثاری از خویش به یادگار گذاشت که رهپویان فرهنگ این مرز و بوم به آن به عنوان گنجینه ای ارزشمند خواهند گریست

اول اردیبهشت در میان ابرهای تیره بارانی آمد اما بی سهراب گذشت

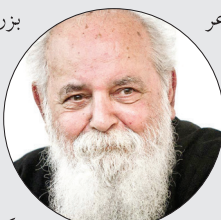
سهراب جواترین پدر امید ایران باشد هیچ کس مانند سهراب زندگی را در این کور، با معنا و زیبا ندید. جقدر مامورزی به سهراب محتاجیم شاید بهتر بود سری هم به کاشان میزدیم و چند روزی در کنارش می نشستیم و با هم گپی می زدیم و از دردهایمان و از نامه رسانی روزگار و نامرادی های گفتم و او روزنه ای نشانمان می داد و باز باور می کردیم خورشید را که هست و خواهد تابید...



سهراب راهمه با شعر آب را گل نکنیش می شناسند و عرفانی که از شرق دور با خود آورده بود و به رنگ کویر آراست سهراب باور را بر ایمان از نو زنده ساخت در زمانی که سیاهی ابرهای حوادث این سرزمین کهن و عجایب را در خود پیچیده بود او روزنه ای یافت و نور درخشان آفتاب را نشان داد و ما باور کردیم که هنوز خورشید می تابد و تاشقایق هست زندگی باید. شاید

سایه بی خانه شد!

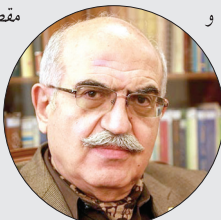
بزرگ در دستان اصلاح طلبان و لیست امید قرار دارد. این خانه می توانست قرارگاه عاشقان شعر و ادب باشد تا در کنار سایه دمی بیاسایند و نفسی دوباره تازه کنند. قرارگاهی که می توانست عاشقان شعر و ادب را از اقصی نقاط دنیا به تهران فراخواند اما اکنون باید تأسف خورد و بر این جهالت و نادانی نظاره گر بود.



هوشنگ ابتهاج شاعر انقلابی و چپ گرای ایرانی که مردم ایران او را با نام سایه می شناسند و بخشی مکتوب از تاریخ مبارزات و درهای مردم روزگار ما بود، بی خانه شد. شنیدیم خانه سایه تخریب و به دست دلالان برج ساز رسید این اتفاق زمانی میافتد که مجموعه شهرداری تهران و شورای شهر تهران

هفتاد و چهارمین بهار بهمن کشاورز خیلی زود پاییزی شد

مقصود تداوم باید. او از تبار مردمانی بود که در گمنامی تلاش تحسین بر انگیزی را بی ریخت و اگر جلسات دادگاه معروف کر بیا سچی در اوج شکوفایی دوران اصلاحات نبود شاید هرگز دیده نمی شد. بر ما یاد که این گنجینه های ارزشمند را قبل از فقدان شان در باییم و به ستارگان آسمان ایران بیافرینیم.



بهمن کشاورز حقوق دان و وکیل شهردار محبوب تهران غلامحسین کر بیا سچی هم به دیار باقی شتافت. بعد از عمری تلاش مستمر برای اعتلای فرهنگ و کالت و استقلال و کانون کلاس رانجام دعوت حق را لبیک گفت و میراث ارز شمندی از خود بجای گذارد که می بایست تا سراسر انجام

پیش نویس سند راهبردی حوزه زنان حزب اراده ملت ایران

جامعه در این جایگاه پذیرفته و به رسمیت شناخته شوند. ● زنان در سایه مردان دیده می شوند. در فضاهای مشترک کاری و تئوریک، ایده ها، نظرات، رویکردها و پیروزی های زنان به حساب مردانی نوشته می شود که از دسترنج و همکاری همین زنان شکوایی و تلاش، به طور مداوم بر خوردار هستند؛ و در تقسیم نقش ها، جایگاه دستاوری به زنان و رهبری به مردان تفویض می گردد. ● غالب موارد، نگاه به زن از سوی مردان، نگاه به جنسیت زنانه است نه یک انسان زن، لذا یک زن برای تحقق جایگاه مشارکتی و راهبردی خودش زیر صفر آغاز می کند. ● زنان در فضاهای پویا و کنشگرانه در ایران، در صورت ایجاد روابط عاطفی با هم و ندان خود، به قربانیان رده اول بدل می شوند؛ چون جامعه مهارت مدیریت کردن این چالش را ندارد این زنان هستند که از گذشته به شکلی غیر موجه، حذف می شوند.

هژمونی مردانه در ساحت های مدیریتی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. ● کم توجهی و بی توجهی به توانمندی های زنان در محافل و نهادهای مختلف، موجب می شود زنان به حاشیه بروند و این سیر معیوب پایدار و برقرار بماند. ● شخص محوری، فرهنگی رایج در جامعه ماست و مردم به چهره ها بهمانی دهند و پرنسب ناشی از جایگاه و منسب، براندیشه ها و رفتارها حاکم است. در فضایی چنین شیخوخت گراو چهره پرست، گروه های ضعیف تر و گمنام تر به حاشیه رانده می شوند، زنان جزئی از این گروه های کم بهره اند. ● تعریفی که از یک زن نمونه و مورد پسند، در عرف و سنت و فرهنگ ما رواج دارد، خیلی رابطه ای با کنشگری و پویایی اجتماعی به ویژه از نوع سیاسی اش، ندارد. ● توان زنان در فضاهای مشارکتی، مدیریتی و راهبردی جدی گرفته نمی شوند. آن ها محکوم اند که چندین برابر مردان انرژی و وقت بگذارند و مدام نوآوری کنند تا از سوی

بسیاری چون بی علاقگی، عدم حساسیت، دانش و توانایی و مهارت اندک و بی انگیزگی در مواجهه با چالش های این چنین، میدان را به مردان واگذار کرده اند. پس تا این چرخه معیوب از هم ننگسلد ما شاهد درخشش فراگیر در حوزه زنان نخواهیم بود. در آسیب شناسی مشارکت سیاسی زنان چنانچه از عوامل فردی و شخصیتی که البته متأثر از محیط هم هستند، بگذریم، اشاره به عوامل تأثیر گذار بیرونی و مؤلفه های حاکم در عرصه کنشگری جامعه در این متن ضرورت دارد. در زیر مروری کوتاه به این عوامل خواهیم داشت. ● **مشکلات زنان در مسیر کنشگری و مشارکت** زنان برای تحقق مشارکت با قدرت های چندانگانه ای چون محدودیت های دینی، ممنوعیت ها و فشارهای سیاسی و عرف و فرهنگ عمومی مواجه اند. ● درگیری زنان در امور خانوادگی به میزانی که از امور مربوط به خود غفلت می کنند. ● تبعیض آشکار و پنهان نسبت به زنان و

توجه داریم که هنوز حضور زنان در ساحت تصمیم سازی و سیاست گذاری در امور جامعه و جهان بسیار کم رنگ و گاه غیر موثر است. با توجه به اینکه نیمی از جمعیت جامعه را زنان تشکیل می دهند حضور ایشان در عرصه های راهبردی از این نسبت بر خوردار نیست. جدا از اینکه در ترکیب های مدیریتی، کادر اشد و نمایندگان مسئولین به نسبت نامتناسبی شاهد حضور زنان هستیم. شاهدیم که زنان، بسیاری از موقعیت های تصمیم گیری مهم در ساحت خانوادگی و فردی را نیز واگذار کرده اند. گذشته از برخی موقعیت ها مانند انتخابات که جلب مشارکت به شکلی عمومی افزایش می یابد و حضور بانوان را تحت تأثیر قرار می دهد، در شرایط دیگر، انفعالات و غیبتی مشهود از سوی بانوان در عرصه های راهبردی و هدایت کننده به چشم می خورد. این در حالی است که اگر قرار باشد، سخنی و راهکاری و راهبردی برای جامعه زنان پیشنهاد و اجرا شود این زنان هستند که باید مشارکت صفر تا صد را در این مسیر رقم بزنند؛ اما شور یختانه زنان به دلایل فردی